

آئین زردشت

فصل اول

قبل از آئین بهی

برای اینکه بتوان بخوبی بی به آئین و خشور پاك برد بایست قبلا دانست که زردشت در چه محیطی بدنیا آمده و مذهب معمول در آن هیئت اجتماعی چه بوده تا سر ظهور و بعثت آن حضرت معلوم و اشکار شود. (۱)

این مسئله یقین است که از قدیم الایام اقوام روی زمین یکقسم مذهب یا طریق مخصوص خود داشته که بدان راه خدایان خود را پرستیده مراسم عبادت را بجای میآوردند. بزرگترین سبب اینکه اقوام همیشه مذهبی برای خود اختیار مینمودند رسیدن بلیات یا مصائب ارضی و سماوی به آنان بود. از آنجا که انسان مذکنی الطبع است و باید با هم نوع خود بسر برد اجتماعات بشری همواره وجود داشته و بشر هیچوقت تنها نمیزیسته است. پس وقتی که مصیبت یا بلیهٔ یکی از ان اجتماعات رخ مینمود چون فی الواقع بلای عامی بود که تمام افراد اثر سوء خود را میبخشید ان را از جانب قوای مخصوص طبیعت میدانستند که بخشم آمده و رفع غضبش واجب است. پس رئیس ان جمعیت امر بقربانی و نذر مینمود تا خشم ان قوا تسکین یافته

(۱) نقاد محترم اظهار داشته که مذهب ایرانیان قبل از حضرت

رفع بلايا بشود و باين ترتيب از ان قوا ترسيده پرستش انان مرسوم شد تا ديگر بغضب نيايند . لذا در هيئتهاي اجتماعي قديم چندين خدا که حقيقه چندين قواي طبيعت است پرستش مينمودند . يکي از مسائلي که بزعم ان اقوام خدايان را بغضب ميآورد ترك آداب و عادات ابا و واجدادي خود بوده است . لذا بحفظ نمودن ان آداب بسي کوشيده خارج شدن از ان را بهيچوجه جاز نميدانستند . باين ترتيب هيئتهاي اجتماعي مدتها اخلاق و آداب خود را محفوظ ميداشتند تا بعد ، از اثر انقلابي که انهم يا بواسطه مقتضيات زمان و معاشرت با ملل اجنبي رخ ميداد و يا از جهت هجوم اقوام بيگانه بوقوع بي پيوست اندازه از ان عادات محو ميشد و اخلاق ديگري جاگير آن ميگرديد . از آنچه در فوق ذکر شد معلوم گرديد علت پرستش خدايان چه بوده و باختصار ميتوان گفت ترس و ضعف بشري و ندانستن اسرار طبيعت اورا بعبادت چندين خدا واداشت و اين قديمي است که تقريباً تمام اقوام برداشته اند .

زردشت همان آئين هندوها که اصول آن در زرتک و داست بوده . اين عقیده بر خلاف رای مستشرقين بزرگ و مورخين ماهر است که بخوبي ثابت نموده اند که ما بين آئين ايرانيان و مذهب هندوها فرق بسيار بوده . دو مطلب را بايد از يکديگر تميز داد يکي مذهب آريائنها قبل از مهاجرت و ديگر مذهب ايرانيان و هندوها بعد از مهاجرت . پديهي است قبل از مهاجرت چنانچه از روايات فهميده ميشود مذهب انان يکي بوده ولي بعد يعني قبل از ظهور زردشت در ايران اختلافات پديد آمده که تقاد محترم درست ملتفت نشده اند (رجوع شود به ملاحظه که در آخر همين فصل است)

از اینجا که بلایا و مصائب نه فقط به هیئتهای اجتماعی وارد
 میآید بلکه بسیاری از بلیات چون مرض و موت مخصوص
 افراد است قدما چنین تصور میکردند که این از اثر
 سحر و جادو

بعضی اشخاص است که با کلمات سحر و جادو و بعضی حرکات و سکنات هر
 چه میخواهند میکنند و به اراده آنان اینگونه مصائب وارد میشود.
 این قبیل اشخاص که آثار و علائمی هم در آنها قرار داده چشمشان را
 شوم بی پنداشتند خیلی خوشوقت بودند که چنین معروف شوند چه
 آنوقت کار بکام آنها گردیده و ریاست و مقامی پیدا میکردند. لذا مسئله
 سحر و جادو و ترس از ساحران و جادوگران رواج گرفت. در این
 مسئله عمیق نخواهیم شد و فقط باین اشاره میکنیم که در هر یک از
 ممالک جادوگری شکل غریبی پیدا نمود مثلاً در مصر عقیده داشتند که
 ساحران بوسیله بعضی اوراق و طلسمات میتوانند مقام آخرت آنان را
 تأمین کنند و از اینرو بچشم ترس بایشان نمیگریستند. در بابل
 بوسیله احمال دیگری سحر را باطل مینمودند. در ایران ساحری
 بدرجه اعلی رسیده بود. *شکار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

پرستش (یکی از سببهای عهد مصائب و بلیاتیکه به افراد وارد
 ارواح) میشد از ارواح اموات بودند چه ، قدما چنین گمان
 میکردند که اگر شرایط دفن یا استراحتی اموات را فراهم نکنند
 خشمگین گردیده روحشان بر خواهد گشت و اسباب هزار گونه زحمت
 خواهند شد. لذا ترس از اموات آنان را بر این واداشت که آنچه برای
 مرده لازم است فراهم آورند و خاطرش را خوش کنند و اگر باز هم
 خشم کرده بر گشت او را بهر وسیله که میتواند شاد و راضی نمایند
 یا بعبارة آخری قسمی کنند که دیگر برنگردد. احترام اموات و مراسم

اهل قبور اصلش از همین روست (۱) و هم از این سبب است که مشاهده میشود مصریان قدیم برای اموات خود همه گونه اسباب و لوازم تعیش فراهم میکردند که مبادا خاطرش از رده شده باعث بلا و مصیبتی شود. گویند در «آقی» بقدری اسباب با مرده دفن میکردند که آخر مقنن بزرگ «سان» قانونی وضع نمود که بیش از فلان مبلغ نباید همراه مرده باشد و خلاصه در میان بعضی از ملل متعلقات مرده را سوزانده یا با او دفن میکردند و ای بسا هم بعضی اشخاص را با او میسوزانند تا روحش بسیار شاد گردیده و بخشیم نیاید. بتدریج پرستش ارواح اموات معمول گردید و از ترس اینکه دیگر برنگردند همواره در صدد راحتی آنها بودند. (۲)

(۱) آقای نقاد چنین ایراد کردند: «اگر این فقره اخیر راجع به ایران باشد «آن» درست نیست. در فروردین یشت ستایش ارواح بخوبی معلوم است. آنچه در این یشت آمده است عقاید قدیم آریائی پیش از زردشت را هم نشان میدهد «انتهی». گویا جناب ایشان درست مطلب ما را درک نکرده اند چون از مطالب فوق و در تحت همان عبارتی که ایراد گرفتند معلوم میشود که ما هم بطور ساده مرقوم داشته‌ایم که «آریائیا» ارواح راستایش میکردند و علتش را هم بخوبی بیان کردیم. ما مطالب خود را نه فقط از روی «فروردین یشت» ثابت مینماییم بلکه مجموعه از تقیبات و کنجکاویهای جمعی از دانشمندان عصر را هم در دست داریم. (رجوع شود به ملاحظه که در آخر همین فصل است)

(۲) ایراد: «جمله اخیر تکرار است». آقای نقاد گویا از این مسئله بیخبرند که اولاً این مقدمه برای جمعی که شاید آشنا بدینگونه مطالب

خدایان) پس معلوم گردید که پرستش خدایان و ارواح اموات
 بی (و اعتقاد بسحر و جادو بجه قسم در میان ملل معمول
 اسم) گردید و چه سان مردم بر این عقیده شدند که قوای
 طبیعت را عبادت کنند. حال باید دانست که این خدایان در اول اسم
 معینی نداشتند و بعد نام مظاهری که بعقیده قدما در آن جلوه میکردند
 بآنها نهادند مثلا نام خورشید، ماه، آسمان، باد، گیاه یا حیوان بر
 آن نام اطلاق شد بدینمعنی که وقتی میگفتند خدای خورشید
 مقصودشان آن قدرت یا آن قوه بود که در خورشید نهان گردیده
 و بتوسط آن جلوه مینماید و مصدر خیر و شر میشود. بتدریج نام آن
 مظاهر نام خدایان گردید چنانچه معنی حقیقی آن اسم را فراموش کرده
 فقط آنرا نام خدائی مخصوص میدانستند و باین طریق اسم خاص گردید.
 چون در این رساله مقصود شرح نشو و نمای مذاهب نیست و
 فقط میخواهیم مطالبی که بموضوع مربوط است گوشزد خوانندگان
 کنیم از مسئله بسیار مهم اینکه آیا توحید اساس مذاهب بوده
 و بعد اعتقاد بخدایان متعدد جای آن را گرفته صحیح است یا اینکه
 بر عکس از شرك و اعتقاد به آریاب انواع مردم بتوحید گرویدند.
 این مسئله بسی دقیق است و درست یکجمله کتاب در اینخصوص
 توان نوشت ولی ما از آن صرف نظر کرده باصل مطلب رجوع مینمائیم.
 نباشند نگاشته شده و تکرار بعض جملات که جان مطلب در آن است
 چندان گناه بزرگی نیست و نایباً یکنفر نویسنده منطقی دان در بیان
 يك مطلب پس از استدلال نتیجه را هم ذکر میکند بدون اینکه از
 تکرار و اهمه داشته باشد.

مذهب ایرانیان (ایرانیان باستان مانند آریائیها در از منه^۱
 قبل از (قدیمه « دردوره آریائی » طبیعت پرست
 حضرت زردشت) بودند و شرح آن همان است که در فوق
 داده شد بدینمعنی که قوای طبیعت را می پرستیدند و آنها را ستایش
 مینمودند . از تتبعات دانشمندان اروپائی معلوم میشود این خدایان
 بر دو قسم بودند : بعضی ارباب اعمال و کارهای متفرقه و جمعی دیگر
 خداوندان آسمانی « دی یوس » . این خداوندان اخیر اسم مخصوصی
 نداشتند و همان اسامی عام مظاهر با آن اطلاق میشد . پرستش روح
 اموات هم در نزد آریائیها معمول بود . باید دانست که دران زبان (۱)
 برای خدایان دو اسم موجود بوده یکی « اسوره » یا « اهوره » و دیگر
 « دی ئو » که در سانسکریت « دوا » میباشد . این کلمه « اخیر » دی ئو
 چنانچه گفتیم بمعنی آسمانی است و کلمه « قبل » اهو بمعنی « دم
 روح و حیات » است (۲) باری در میان آن خدایان « پدر آسمان »

(۱) بدون اینکه جمله را ملنفت شود نقاد محترم کلمه « زبان »
 را قلم زده بجایش « زمان » نوشته است . بطالعات برسی

(۲) در مقابل این دو جمله آقای نقاد دو علامت استفهام خیلی
 بزرگ گذاشته و بعد « دم روح و حیات » را قلم زده چنین نگاشته
 است : اهورا از کلمه « اهو بمعنای سرور و مولا است » انهی .
 حقیقه از این ایراد نهایت تعجب میکنیم چه ابدأ تصور نمینمائیم جناب
 ایشان از این مطالب مقدماتی بی اطلاع باشند . بلی « اهو » یا « اسو »
 در زبان آریائی بمعنی « دم روح و حیات است » و اینکه بعد در زبان
 اوستائی بمعنای رب یا مولا گردید از اثر تاریخ اخیر مذهب است . سخن

و « مادر زمین » (۱) را بیش از همه پرستیده و اعتقاد فوق العاده بر آنها داشتند . همچنین پرستش آتش هم در میان اریائتها معمول بوده و آتش مقدس را « آذر » (۲) مینامیدند و شاید زندگانی صحرا نشینی آنان را به پرستش آتش وادار کرده بود . خلاصه مسئله سحر و جادو در میان ایرانیها رواج غریبی داشت و چنانچه معلوم میشود اشخاص بزرگ حتی حکمفرمایان هم به آن عمل میپرداختند .

این بود مذهب ایرانیها در موقع ظهور پیغمبر پاك اشو زردشت که میبایست اوضاع را تغییر و آئین را تجدید کند . حال ایاقبل از حضرت زردشت در ایران پیغمبر دیگری ظهور کرده و آنان را بتوحید خوانده یا قانون جدیدی آورده است مسئله ایست خارج از بحث ما . لذا از مه ابادیان وغیره ابدأ سخن نرانیم و همین شرح مختصر اکتفا مینمائیم .

ما در متن راجع به قبل از زمان اوستائی است نه بعد از آن ، (رجوع شود به ملاحظه آخر فصل اول تا مطلب معلوم گردد .)
 (۱) مقصود اسمانی که پدر است و زمینی که مادر است میباشد .
 در متن شرح دادیم وقتی که میگوئیم « آسمان » یعنی قوه که در « آسمان » است .

(۲) نقاد محترم « آذر » را آتر نوشته اند و حقیقت هم همین است ما فقط محض اینکه همه کس درك مطلب کنند « آذر » نوشتیم .
 کلمه لاتینی « اتریوم » هم از همین « اتر » میاید .

ملاحظه

چون نگارنده این رساله را بطور مقدمه از برای کتاب دیگری نگاشته بودم چنانچه میبایست در اساس مذاهب قدیم و آئینیکه قبل از حضرت زردشت در ایران معمول بوده شرح کافی ندادم و به اصل مطلب که راجع به فلسفه زردشت و تاریخ آن حضرت است پرداختم آقای نقاد محترم در آخر این فصل دو جمله غریبی مرقوم داشتند که حقیقه باعث حیرت اینجناب گردید و برخورد فرض دانستم که در رفع اشتباه انجناب و امثال ایشان آنچه میدانم بیان نمایم. اینک ایراد ایشان:

« مذهب ایرانیان قدیم « بی شک » همان آئین برهمنان است ذکر آن در این رساله لازم بود. » ایضا:

« در این مقاله از مذهب هندوان که اصول آن در ریگ وید مذکور است اسمی برده نشد ایراد آنان قدیم با هندوان یک مذهب داشته. »

اگر خوب در این دو جمله عمیق شویم خواهیم دید آقای نقاد به صحت رای خود اعتقاد غریبی داشته و کلمه « بیشک » را در جمله اول با کمال قوت استعمال نموده اند. از جمله دوم واضح میگردد که دو مسئله خبلی بزرگ را با هم اشتباه نموده و در این خصوص اطلاع چندانی ندارند! در حاشیه صفحه « ۲۳۴ » اشاره به این دو مسئله که باید بخوبی از یکدیگر تمیز داد کردیم و گفتیم باید مذهب آریائیا را قبل از مهاجرت و مذهب ایرانیان و هندوها را بعد از مهاجرت از یکدیگر تمیز داد. اینک با کمال اختصار بشرح این مطلب میپردازیم.

مهاجرت) از نتیجه تبعات دانشمندان چنین معلوم میشود که
 اریائیها (ایرانیان و هندیان که از نژاد موسوم به اریا میباشند
 قبل از اینکه به ایران و هندوستان منقش شوند در یک محل مخصوصی
 اقامت داشته و از آنجا مهاجرت نموده اند. باز هم از کتجکاویهایی آن
 علما تقریباً واضح میگردد که مرغزارهای واقع در شمال دریای سیاه
 و بحر خزر (در جنوب روسیه) الی ترکستان (توران) ورود جیحون
 و سیحون مسکن اصلی نژاد اریا بوده است چه، در همین نقاط دائماً
 آثار و علائم «اریائی» یافت گردیده این نظریه را تقویت نموده است.
 از این مرغزارها اریائیها مهاجرت نموده گروهی از هندوکوش گذشته
 بجانب هندوستان شتافتند و گروهی دیگر بطرف شرق مهاجرت نموده
 در فلات ایران منقش شدند. تاریخ این مهاجرت درست معلوم نیست
 ولی ثابت توان کرد که در ۱۶۰۰ سال قبل از مسیح اریائیها (در اینجا
 مقصود هندوها است) پنجاب را تصرف کرده بودند و در همین موقع
 بعضی اسامی که بلا شک اسامی اریائی است در مغرب آسیا پدیدار
 گردید. از این اسامی و از بعضی خطوط میخی که بخواندن آن موفق
 گردیده اند معلوم میشود که ایرانیان در همان اوان تا به بین النهرین
 و سوریه رسیده بودند. باز هم در همان سنوات در بابل مصر و یونان
 بکار بردن اسب معمول میگردد در صورتیکه تا آن موقع این ملل
 ابداً این حیوان را نمیشناختند و جای هیچ شک نیست که اریائیها از
 ازمنه قدیمه این حیوان را برای سواری بکار میبردند. چیز دیگری هم
 که مؤید گفتار ما است این است که بابلها کلمه اسب را با بعضی علامات
 که از آن «الاغ مشرقی» معلوم میشد مینمودند. از اینکه مدتها هم

از نژاد آریائی بوده اند چندان شك نتوان کرد چون از صورت اسامی که از سالنامه های اشوری در دست است معلوم میشود که این اسامی ایرانی هستند و در قرن نهم قبل از میلاد در فلات مدی صاحب اقتدار و سلطنت شدند .

حال بر گردیم بمقصود اصلی خود و ببینیم مذهب ایرانیان و هندوها پس از مهاجرت چه تغییراتی کرده و قبل از حضرت زردشت این دو قوم که از یک نژادند چه آئین داشته اند . در فصل اول مختصری از مذهب آریائیها قبل از مهاجرت بیان نمودیم و شمه هم از مذهب ایرانیان پیش از ظهور پیامبر ایرانی عیان ساختیم و اگر بخوبی دقت شود معلوم میگردد که ایرانیان آئین قبل از مهاجرت خود را چندان از دست نداده اعتقاد بقوای طبیعت ، سحر و جادو ، پرستش ارواح و غیره چنانچه شرحش گذشت اساس کیش آنان بود . اما آریائیها که بطرف هندوستان حرکت کردند اگر چه بسیاری از عقاید قبل از مهاجرت را نگاه داشتند ولی بتدریج تغییراتی در آن مذهب دادند که با عقاید ایرانی بسی مخالف بود . نقاد محترم اظهار کرده که مذهب ایرانیان قبل از زردشت همان آئین هندوها و برهمنان که اصول آن در ریگ و داست بوده . برای رفع این اشتباه چند کلمه از ریگ و داست سخن میرانیم تا مطلب بهتر روشن گردد .

ریگ (تاریخ « ودا » درست معلوم نیست ولی در قدمت عظیم ودا) از هیچ شکی نتوان نمود و یحتمل هم بعضی از آن سرودها قبل از مهاجرت گفته شده است . بعضی سرود های بسیار قدیمی آن کتاب مقدس ، آریائیها را در حدود شمال شرقی نشان میدهد که

سفر طولانی خود را در پیش گرفته اند. همچنین معلوم میشود که آنان در ساحل « هندوس » به قبایل متعدده منقسم گردیده و در بعضی اوقات با یکدیگر اتفاق نموده بر ضد سیاههای بومی میجنگیدند. مقام بلند زن از آن کتاب معلوم است چه بسیاری از سرودهای آن گفتار خانها و ملکه ها است و سوختن بیوه زن با جسد شوهرش که بعد در هند مرسوم شد ابداً جائز نبوده است. مطلب عمده که ما خاطر خوانندگان را بطرف آن جلب و اصرار داریم آن را بخوبی درک کنند این است که مذهب اریائی قدیم در هند بحال خود باقی نماند و اکثر سرودهای ریگ ودا بعد از اقامت اریائیا در پنجاب گفته شده است و دنباله آن تا نزدیکهای میلاد مسیح یا اقلاً تا قرن ششم قبل از میلاد که ظهور حضرت بوداست میکشد.

آئین برهمنان (در سرودهاییکه در بین راه گفته شده
 مذهب ایرانیان) و آئینیکه در ساکهای اول اقامت خود در
 قدیم نبوده است) پنجاب سروده اند ابدأ اشاره به اصول
 مذهب برهمنی نیست و فقط در سرودهای جدید تری است که افکار
 و آئین آنان پدیدار میگردد لکن نقد محترم گوید مذهب ایرانیان
 همان آئین برهمنان است بکلی خطا است چون مذهب برهمنی در هند
 پیدایش نموده و از افکار اریائیهای هند است نه اریائیهای قبل از مهاجرت .
 تقریباً تمام ریگ ودا آثار افکار اریائیهای هند بعد از اقامت در پنجاب
 است . یحتمل در موقعیکه اریائیا در بین راه هند بودند همان آئین
 اریائیهای قبل از مهاجرت را داشته و سرودهایی بدان مناسبت گفته
 اند ولی همینکه اقامتگاه خود را در پنجاب کرده و آن راه دور و دراز

را پیسودند بواسطه مقتضیات وقت ، اوضاع زمانه ، پیش آمدهای گوناگون ، تغییر آب و هوا و غیره و غیره افکار و طریق تفکرشان تغییر و قسم دیگر شد . پس اساس عقاید ایرانیان قبل از حضرت زردشت در ریگ و دانیست . بلی بازم تکرار میکنیم که در قدیمترین سرودهای ان کتاب ممکن است بعضی آیات یافت که افکار ایرانیان قبل از مهاجرت از ان معلوم گردد ولی این دلیل نمیشود که ایرانیان قبل از زردشت مذهب برهنی داشته اند .

حال شاید مقصود نقاد محترم این بوده است که بعدها مذهب برهنی از هند به ایران سرایت و قبل از زردشت مذهب ان دیار گردیده است . علاوه بر اینکه ثبوت این مسئله دشوار بل بعقیده نگارنده محال است (۱) باید دانست جناب ایشان زردشت را در چه قرنی میدانند و مقصود ایشان از مذهب ایرانیان قدیم یعنی در کدام قرن ؟ نگارنده بدلا بلی که در این رساله بدان اشاره خواهد شد اکنون بر این عقیده ام که پیامبر ایرانی در قرن دهم قبل از میلاد میزیسته و از انرو ابتدا گمان نمیکنم قبل از این قرن آئین برهنان چنان رواج یافته که تا اقصای ایران برسد و اصول مذهب ایرانیان گردد . اگر هم زردشت را در قرن ششم یا هفتم قبل از میلاد بدانیم باز هیچ وجه نمیشود ثابت کرد مذهب ایرانیان قدیم آئین برهنان بوده است . اول اینکه در گاتاها که قدیمترین جزو آوستا است و از گفتار

(۱) مذهب برهنی را با مذهب بودائی نبایست اشتباه کرد چون بخوبی ثابت شده است که مذهب بودائی یکوقت در ایران رواج غریبی پیدا نمود و حتی در طبرستان هم دارای پیروان گردید .

حضرت زردشت و اصحاب خاص و معاصر او است ابدأ اشاره به مذهب برهنی نیست. نه فقط اسمی از آن برده نمیشود بلکه از اصول آن آئین هم کلمه ذکر نگردیده و این خود دلیل بزرگی است که در آن موقع اصول آئین برهمنان در ایران رواج نداشته چون مقصود از ظهور يك پیامبر تغییراتی است در آئین قبل و لازم میگردد اشاراتی بدان آئین خوب یا بد بنماید. دیگر آنکه از بعضی اصطلاحات و تاویلات جای شك باقی نماند که مذهب ایرانیان قدیم با آئین هندوان بکلی فرق داشته است:

در دائرة المعارف انگلیسی در تحت کلمه ایران « پرشیا » راجع به مذهب اریا و اختلاف ما بین مذهب ایرانیان قدیم و هندوها مقاله « طمانه » بقلم علامه « مستشرق » (مورمایر) درج است که بخوبی مقصود ما را ثابت مینماید. از گفته ان علامه چنان استنباط میشود که اگر چه اساطیر و مذهب ایرانیان و هندوها با هم بسیار شبیه است لیکن اختلافات معنوی و اخلاقی بخوبی از آن پدیدار و آشکار است. تمایل به اندیشه مذهبی و به فلسفه نظری که عالم را فقط يك کل یعنی من حیث المجموع يك هستی میدانند ارنی است که از دوره اریائی به هر دو شعبه طوایف اریا (ایرانیان و هندوها) رسیده است. ولی این نظریه هندوها را به این عقیده واداشت که تمام سدهائیکه (قیود) مابین انسان و خداست از میان بردارند و در « اگو » که تمام عالم را شامل و در مقابلش دنیا خیالی است که در « لاشی » غوطه ور است فانی و محو گردند. بر عکس نتیجه آن نظریه در نزد ایرانیان زندگانی عملی، دنیا حقیقی، اوامر اخلاقی گردید.

تصوف (باز هم همان مستشرق گوید این علائم اساسی طائفه
 در (ایرانی نه فقط از ائین زردشت و اعترافات دارپوش
 ایران (معلوم میگردد بلکه از فلسفه تصوف که در ایران
 و در زمان اسلام معمول گردید واضح و مبرهن میشود. اری تصوف
 هم مانند فلسفه برهمنی اساسش بروی وحدت وجود است ولی فرق
 اینجا است که وحدت وجودی که متصوفه ایران بر آن معتقدند مثبت
 است یعنی دنیا و زندگانی را قبول دارند و خوشی را در آن جایز
 می شمارند و نصب العینشان رسیدن بخداوندی است خالق در صورتیکه
 در نزد هندیان آن فلسفه منفی است بدین معنی که دنیا و زندگانی را
 منکر و نصب العین خود را انقطاع وجود میدانند.
 نگارنده این سطور بر این عقیده است که این مطلب را بخوبی
 میتوان از روی کتب متصوفه بزرگ ایران مخصوصاً از گفتار شیخ
 عطار، مولانا رومی و حافظ شیرازی ثابت نمود. سفر مرغان در طلب
 سیمرغ و رسیدن سی مرغ بمقصود چنانچه در منطق الطیر است بخوبی
 ثابت میکند که فنا در نزد متصوفه ایران عین بقا است و همچنین
 حکایت « بنده صدر بخارا » و « مسجد مهران کش » در جلد سوم
 مثنوی مولوی جای شك باقی نمیکند که فنا در نزد ایرانیان بسی با
 آنچه برهمنان و بودائیان معتقدند فرق میکند. اینک در نزد
 متصوفه ایران این دنیا هم نشئی است که انسان باید معتدلانه خوش
 باشد و وظایف اجتماعی خود را انجام دهد جای تردید نیست حافظ فرماید:
 روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز
 دل چون ائینه در زنگ ظلام اندازد

ایضاً از محضرت است :

نگویمت که همه ساله می پرستی کن

سه ماه می خورو نه ماه پارسا میباش .

ایضاً :

الودگی خرقه خرابی جهان است

کو راهروی پاکدلی حور مرشتی .

سعدی راست :

طریقت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلخ نیست

بدیهی است مقصود نگارنده این نیست که در مذهب برهمنان

وظایف اجتماعی مراعات نشده و قوانین اخلاقی نیست حاشا و کلا که

مارا چنین عقیده باشد بلکه مقصود این است که از نقطه نظر فلسفی

اساس آئین برهمنی بروی محور و نیست شدن است در صورتیکه در

تصوف باوجود اعتقاد بوحدت وجود اساسش بروی عمل کردن و باقی

بودن است . مثلاً ملاحظه فرمائید مولوی پس از آنکه اعتراف بجزیر

حقیقی کرده و تمام عالم را مانند « شیراز علم » دانسته که جمله شان از

باد است چگونه فوراً پس از چند بیت آنرا تفسیر نموده مردم را امر

بعمل کردن مینماید نه تسلیم صرف :

جبر نیست این معنی جباری است ذکر جباری برای زاری است

گر ز جبرش آگهی زاریت کو جنبش زنجیر جباریت کو

اگر کسی در همین دو فرد شعر خوب دقیق شود خواهد دید

مولوی چگونه فلسفه هندی و ایرانی را مخلوط کرده و در عوض اینکه

امر به تسلیم صرف در مقابل قضا و قدر دهد حکم به اطاعت و زاری کردن یعنی عمل نمودن مینماید.

(اختلاف) باری چون جای شرح اینگو و نه مطالب در اینجا نیست
 معانی) بر میگردیم به اصل مطلب و ذکر مقصود . بموجب
 اصطلاحات) گفته مستشرق سابق الذکر اختلاف مابین
 زندگانی معنوی و مذهبی ایرانیان و هندوها میبایست از زمان خیلی
 قدیم شده باشد و شاید در ازمنه قدیمه جنگهای سخت مذهبی مابین
 آنان در گرفته است چه اگر غیر از این باشد تقریباً ممکن نیست فهمید
 چرا کلمه قدیمی هند و اروپائی « دوا » که در هند هم اشاره به ارباب
 انواع است در نزد ایرانیان اشاره به شیاطین خبیث (دثوا ، دیو)
 است و ارباب انواع را به اسم « بهاگا ، بئغ » تقریر و بیان مینمایند
 و همچنین چرا کلمه « اهورا » که در نزد ایرانیان لقب حق جل و علا است
 در هندوستان معنیش بسی تغییر کرد است . (۱)

این نظریه مستشرق دانشمند راجع به « دوا ، دیو » که ایرانیان از
 ازمنه قدیمه به ارواح خبیثه اطلاق میکردند در نزد بعضی از علمای دیگر
 صحیح نیست و میگویند فقط حضرت زردشت بود که پرستش « دوا »
 را قدغن و ایرانیان را فقط امر به پرستیدن « اهورا » نمود . همین
 هم مقصود ما بود در فصل اول راجع به مذهب قدیم ایران (ص ۲۶۲)
 ولی همین علما هم بکلی بر این عقیده اند که اساس آئین ایرانیان قبل
 از حضرت زردشت با آئین برهمنان و هندوهای مقیم در « گنج »
 بسی فرق داشته است .

(۱) در هندوستان « اهورا » را « آسورا » میگویند .

علامه مستشرق « ف . ب . جوونس » در کتاب « مقایسه مذهبی » فصل ششم راجع به « تئسی » شرح مطولی نگاشته و تقریباً ثابت کرده است که با وجود شباهت بسیاری که مابین زبان سانسکریت و ایرانی باستانی است اگر بدقت نظر افکنیم خواهیم دید که برعکس مابین مذاهب آن دو قوم شباهت چندانی نیست . آری مشرو و بیکه در در راه خدایان در مراسم قربانی نثار مینمودند در زبان هندو « سوما » و در نزد ایرانیان « هوما » نامیده میشد و همچنین اسامی جنس یا اسامی عام برای ارواح و خدایان در سانسکریت « دوا واسورا » و در پارسی باستان « دئوا واهورا » بوده است ولی وجان مطلب در اینجا است که هیچ اسم خاص بل هیچ اسم شخصی برای يك خدای منفرد مشترك مابین این دو قوم موجود نمیباشد و حتی آتشی که در نزد همه آنان مقدس بوده هندوها « آگنی » و ایرانیان « آتر » میگفتند پس میتوان گفت که اساس یا زمینه مشترك مابین آن دو قوم فقط و فقط بی بردن به ارواحی بود که هنوز از چندگان شخصیتی به آنان نداده و اسامی خاص برایشان تعیین نکرده بودند و فقط قربانی در راهشان مینمودند . ولی این قربانی هم اگر خوب نظر افکنیم خواهیم دید که در تمام مجامعی که مذهبشان بان درجه رسیده معمول بوده است .

پس از آنکه ان مستشرق دانشمند شرح این مطلب را میدهد که در تجدید مذهب یکقومی فوراً ارباب انواع و خدایان قدیم از میان نبروند و فقط مقام و مرکزشان تغییر میکنند گوید زردشت که بی شک وجود تاریخی داشته و مذهبی جدید آورده است مردم را امر پرستیدن « اهورا » و ترك گفتن « دئوا » نمود . مأخذ اصلی « تئسی » بعقیده

هان دانشمند در مذهب ایرانیان غیر از اعتراف به اهورا و ترك گفتن « دئوا » که بعد حکم ارواح خبیثه را پیدا کرد چیز دیگری نیست . ولی بعد بمرور ایام و نشو و نمای مذهب مطالب دیگری بر آن اضافه شد که ما عجاله از بیانش صرف نظر کرده در جای دیگر همین رساله بشرحش خواهیم پرداخت (۱)

اهورا و دئوا } چون در این رساله بکرات بکلمه « اهورا » بر میخوریم لازم است تا اندازه معنی این کلمه را بدانیم . علامه مستشرق (جی . اچ . مولن) در کتاب « اولین اشعار مذهبی ایران » فصل چهارم راجع به « اولین تاریخ مذهب » شرحی نگاشته که مافقط مطالب عمده آن را خاطر نشان میکنیم . ان استاد دانشمند گوید برای شناختن زندگانی عملی يك پیامبر لازم است بخوبی مذهب محیط که خود در آن تربیت یافته و دین اقوامی که بر آنان مبعوث گردیده بدانیم . برای شناختن محیطی که زردشت در آن پرورش یافته و تبلیغ نموده چون به اسلوب منطقی تاریخی میسر نگردد تا چاریم که اسلوبهایی که فقط علمی است بسکار برده نتیجه مطلوب را بدست آوریم ، آن جمله زایجی که از این اسلوب علمی حاصل میشود یکی این است که ایرانیان مذهب قدیم اریائی خود را بهتر و کاملتر از هندوها نگاهداشتند و همین خود يك دلیل دیگری است بر رد گفته نقاد محترم که گوید ایرانیان و بر همانان يك آئین

(۱) توضیح اینکه مقصود ما در اینجا ترجمه تمام مطالب کتاب ان مستشرق دانشمند نبوده بلکه خواستیم فقط اشاره به بعضی نکات که دانستنش بر خوانندگان واجب است بنمائیم .

داشتند. نتیجه^۱ دیگر راجع به «خدایان مخصوصی» است که بر اعمال و کارها حکمفرمائی داشته و در مذهب «رومانها» هم تا آخرین لحظه بهمان حالت اولیه اش باقی مانده است و همچنین راجع بخداوندان آسمانی است که حقیقه^۲ قوای طبیعت اند که در سعادت و بهبودی انسان بسی دخیل میباشند چنانچه در (ص ۲۶۲) بدان اشاره گردید. ایضا در فصل اول گفتیم که در زبان اریائی کلمات «اسورا» و «دئوا» برای نامیدن خدایان معمول بوده است. دانستن اینکه چرا دو اسم برای خدایان بوده بسی مشکل است شاید علت این باشد که در قدیم الایام دو نسل که یکی قوای طبیعت «دئوا» و دیگری «ارواح نیاکان» را می پرستیدند با یکدیگر مخلوط گردیده و آن دو اسم باقی مانده است. «اسورا» مشتق از کلمه هندو اروپائی «اسو» که بمعنی «دم زندگانی» است میباشد. اینکه تقاد ابراد نموده که این کلمه بمعنی مولا است راجع بتاریخ اخیر مذهب ایرانیان است که اهورا مولا و «دوا» بمعنی شیطان آمده است. چنانچه در جای دیگر این رساله شرح آن صفات «اهورا» و بمعنی «مزدان» خواهد آمد.

بیش از این در این خصوص شرح و بسط نمیدهیم چه در این رساله مختصر جای عمیق شدن در اینگونه مسائل نیست لذا از اعتقاد ایرانیان، به فراواشی و میترا و آتر و مشروب هوما صرف نظر کرده و از ظهور «پیا» «جمشید» سخن نرانده به شرح اساس آئین مزدیسنی میپردازیم

فصل دوم

لزوم تجدید آئین و ظهور اشو زردشت .

چون خرافات و موهومات سر تا سر ایران را فرا گرفته بود و هر کس بمیل خود بسحر و جادوئی، میپرداخت اراده پروردگاری بر این تعلق گرفت که رسولی امین و هادی بزرگواری برهبری قوم کسپل فرماید تا قانونی نو نهاده آنان را از ضلالت نجات دهد. این پیغمبر پاك حضرت زردشت بود که برقع از روی حقیقت برگشود و تحمل صدمات و بلیات بسیار نمود تا حق را اشکار و صراط راستی را بر همه واضح و عیان کرد. اگر خوب بانه در فوق راجع بعقاید مذهبی ایران مرقوم رفت نظر افکنیم خواهیم دید که گوهر مقصود از میان رفته و مردم تن بهر گونه خرافاتی داده بودند و از طرف دیگر اوضاع اجتماعی و اقتصادی آن عهد که از مطالعه این رساله معلوم خواهد شد بقسمی بود که ظهور پاك وجود فوق العاده که بتواند اوضاع را بهتر نموده عقاید باطله را از میان ببرد واجب بینمود تا اقوام در سایه الطاف و رهنمائی حضرتش به عمران و آبادی ملک بردارنده بخدا پرستی و تهذیب اخلاق مشغول شوند و گرد خرافات و موهومات نگرند. این بزرگترین دلیلی است که پیغمبر پاك مایکی از همان ناموران بزرگی است که حق جل و علا برای نجات اقوام مأمور میفرماید تا آنان را از گمراهی نجات داده و براه راست بخواند .

قبل از اینکه بشرح حال این پیغمبر پاك و آئین مقدسش پردازیم لازم دانستیم قدری از اوستا سخن گوئیم تا حقیقت بهتر اشکار شود .

(آوستا) باید دانست آوستائی که امروز در دست است کامل
 نیست بل چنانچه عقیده بعضی از علما است آوستای
 امروز مختصری است از آوستای قدیم که برای مراسم مذهبی استنساخ
 کرده اند. « هر میپوس » در قرن سوم قبل از میلاد مسیح گوید :
 « اشو زردشت مؤسس مذهب مغان مؤلف بیست کتاب است که هر
 کدام صد هزار آیه داشته است . » طبری گوید آن نامه مقدس را
 در روی دوازده هزار پوست گاو نوشته بودند و مسعودی نویسد
 که : « زردشت کتاب موسوم به اوستا را برای ایرانیان آورد که
 بیست و یک جزو داشته و هر جزوی دویست ورق بوده است . این
 کتاب باخطی که خود زردشت اختراع کرده بود و مغان خط مقدس
 مینامیدند در روی دوازده هزار پوست گوسفند مرقوم و با نوارهای
 زرین بیکدیگر وصل کرده بودند . سانس پارسی باستانی بوده که
 امروز احدی نمیفهمد . انتهی » از این رو معلوم میشود که آوستای
 کامل قدیم بسی بزرگ بوده ولی متأسفانه هیچیک از نسخه های کامل
 آن باین عهد نرسیده است . کاملاً معلوم انسانی و مطالعات تاریخی
 از روایات پارسی معلوم میشود که دو نسخه کامل آوستا موجود
 بوده یکی در استخر و دیگری در سمرقند (۱) ولی دست روزگار
 غدار و انقلابات زمان این دو نسخه را از میان برداشته که
 در استخر موجود بود اسکندر مقدونی آتش بزد ولی بعضی از
 (۱) اینکه دو نسخه آوستا موجود بوده : یکی در استخر و دیگری
 در سمرقند رجوع شود بفصل دوم کتاب « اولین اشعار مذهبی
 ایرانیان » تألیف « جی . اچ . مولتن »

اروپائیان نمیخواهند این مطالب را باور کنند که اسکندر چنین حرکتی کرده باشد اما اقلان دانند که شخصی که معشوقه ابروی معشوقه خود در پایان مستی کاخ عالی استخر را آتش زند چنانچه « دیودوروس » هم نقل کرده است ممکن است بغمزه دیگر محبوبه اش بعمل قبیح آتش زدن نامه مقدس تن داده باشد. حقا که آنچه در « ارداویراف نامه » در اینخصوص مذکور گردیده صحیح و بجا است: « اسکندر رومی بر ایران مستولی شده آنرا خراب نمود و اوستا را که بر روی پوستهای گاو با طلا نوشته بودند و در دفاتر استخر محفوظ بود آتش بزد » بموجب « دینکرد » دو نسخه موجود بود یکی را سوزاندند و دیگری هم بدست یونانیان افتاد. باری نمیتوان گفت که از آن نامه مقدس چه قدر باقی مانده و اینکه امروز در دست است چند یک آن است. گویا در قرن اول میلاد مسیح یکی از پادشاهان اشکانی که در نامش اختلاف است بقیه اوستا را جمع کرد ولی باین مسئله اهمیت زیادی در زمان اولین پادشاهان باعظمت ساسانی دادند چنانچه ارد شیر بابکان « تنوسر » مؤبد مؤبدان را باین واداشت که جزوهای مختلفه آن کتاب مقدس را جمع آوری نماید و شاپور اول مطالب غیر مذهبی را جمع به طب، هیئت، جغرافیا و فلسفه در آن گنجانید و در عهد شاپور دوم « نسک » ها را بترتیب در آوردند و بدین طریق آن کتاب تا اندازه کامل شد. ولی این نسخه هم تا باین عهد نرسید و چرخ بازی دیگری نمود بدینمعنی که فتنه شوم اعراب که سلطنت سلاطین با شان و شوکت ساسانی را بر باد داد از جمله ضررهای عمده که به ایران وارد آورد ناپود نمودن کتب

و نوشتجات زبان پارسی بود (۱) معلوم است بیابان گردان صحرا
 نورد قدر مطالب بلند چه دانند و خوب از بد چه تمیز دهند. باری
 کردند آنچه خواستند و از انجمله بسیاری از جزوهای اوستا از میان
 رفت و آنچه هم تا کنون باقی مانده از همت پارسیان عزیز دانشمند
 است که تحمل هر قسم شدائد و مصائب کرده آئین خود را از دست
 ندادند. خلاصه پس از استیلای عربها هجوم مغولها و تاتارهای خونخوار
 رخ داد و از بد بدتر شد. علامه محترم پرفسور «جاکسون» راعقیده بر
 این است که از زمان ساسانیان تا کنون دو ثلث اوستا از میان رفته
 است و میتوان گفت که در حقیقت امروز از اوستا چیز زیادی در
 دست نیست. باری اوستائی که امروز موجود است به پنج جزو
 قسمت میشود:

(۱) یسن (یا مفتوح سین ساکن و نون مفتوح) «پرستش»
 مشتمل بر گاتاها و بعضی مراسم مذهبی. (عنقریب اهمیت گاتاها
 بیان خواهد شد.)

(۲) یشت (پرستش) ۲۱ سرود است که برای «یزت» ها (۲)
 یعنی فرشتگان سروده شده است.

(۳) و یسپرد که دارای ۲۴ فصل یا سوره است و حقیقه متمم
 و ضمیمه یسن است و راجع به مراسم مذهبی میباشد.

(۱) در اینجا نقاد يك ایراد خیلی خوشمزه کرده و گوید در
 انوقت پهلوی بود نه پارسی گویا گمان کرده اند زبان پهلوی زبان پارسی
 نیست و يك زبان دیگری است. ۱

(۲) یزتها و ایزدان هر دو صحیح است یکی قدیم و دیگری جدیدتر
 است نقاد هر جا «یزت» دیده قلم زده و جایش ایزدن نگاشته است.

(۴) و ندیداد - تقریباً تماماً نثر است و میتوان گفت دیوان حقوق شرعی زردشتیان است دارای ۲۲ سوره یا « فرگرد » میباشد . (۱)
 (۵) خورده اوستا مشتمل بر ادعیه مختصری است که دانستنش بر مؤمنین آن آئین فرض است .

گاتا (حال اگر بگفتار علمائیکه اوستارا بدقت مطالعه فرموده)
 و بحث کرده اند نظراً اندازیم خواهیم دید که اکثر آنان بلکه تقریباً تمام آنها بر این عقیده اند که گاتاها با جزوهای دیگر اوستا بسی فرق میکنند و از آن رو میگویند که آن سرودها « گاتا » علاوه بر اینکه از جزوهای دیگر قدیمتر است گفتار خود و خشور باله یا اصحاب خاص اوستا (۲) در صورتیکه جزوهای دیگر بعد از آن

(۱) ایراد : « از این عبارت معلوم میشود که تمام اوستا منظوم است ولی اینطور نیست انهمی » اولاً بهیچوجه گمان نمیکنم از این عبارت معلوم شود که تمام اوستا منظوم است و ثانیاً در چند سطر بعد از آن ما واضح نگاه داشته ایم « جزوهای چندین مخلوط نظم و نثر است بلکه و ندیداد تقریباً تمام نثر است »

(۲) آقای نقاد نه فقط در اینجا بلکه در هر کجا که ما نگاه داشته ایم گاتاها را خود زردشت یا اصحاب خاص او سروده اند دور اصحاب خاص را با مداد خطی کشیده اند . یعنی چه ؟ معنی این خط چیست ؟ گویا ایشان گاتاها را فقط از حضرت زردشت میدانند و تصور نمیکنند که اصحاب خاص او در آن دخالتی داشته اند لذا ما در این رساله از قول مستشرقین ثابت خواهیم کرد که بعضی از سرودها گفتار اصحاب اوستا . شاید جمعی از پارسیان مخالف عقیده ما باشند و محتمل

حضرت گفته شده و از خود و خورشو ایرانی نیست. بختمل دانشمندان پارسی و مؤمنین آن آئین پاك این مطلب را قبول نداشته باشند و تمام اوستارا از آنحضرت بدانند ولی چون مافقط نقل قول میکنیم و بر هر ایرانی واجب است از تتبعات غریبان در اینخصوص بخوبی مستحضری باشد بشرح آن میپردازیم و امیدواریم احدی بر ماخرده نگیرد.

گویند گاتاها از چندین جهت از سایر جزوهای اوستا متمایز است. چه اولاً وزن شعر بسی فرق میکند و در جزوهای جدید وزن ساده و اغلب ابیات هشت و نده است و بندرت دوازده و نده یافت میشود. ثانیاً جزوهای جدید مخلوط نظم و نثر است بلکه و ندیداد تقریباً تمام نثر است و همین يك دلیل بزرگی است که در ایام جدید تری این جزوها مرقوم رفته است. نگارنده این سطور وقتی در تحت عنوان « ادبیات » در مجله رستاخیز چنین اظهار داشتم:

« بدیهی است بواسطه مدنی الطبع بودن ، هیچ وقت بشر مجرد زندگانی نمکرده و هر خویش را به تنهایی بسر نبرده است. ولی همینکه این اجتماعات کوچک بهم نزدیک شده تشکیل اجتماعات بزرگتری داد و قدمی چند در شاهراه ترقی برداشته شد شعرا شعر را مقدس شمردند و از اینرو مقلدین ، علمای روحانی ، دانایان علم اخلاق و رؤسای قبایل همه شعر چیزی میکنند. . . . یادگارهای آن ایام

اقای نقاد هم بدین ملاحظه دور اصحاب خاص خطی کشیده ولی ما پس از معذرت از آن برادران عزیز فقط در این خصوص نقل قول میکنیم و مسئله اینسکه بعضی از سرودهای آن نامه مقدس از اصحاب خاص حضرت زردشت است چیزی از مقام بلند او نمیگاهد.

بوسیله شعر در قلبها نقش بسته آغاز تاریخ ملی هر قوم شد. یکی از مزایای نظم بر نثر این است که بواسطه لطافتش انرا بسهولت حفظ مینمودند و نسل به نسل باقی میماند در صورتیکه نثر علاوه بر اینکه اصل آن هزاران تغییر میکرد بسی زودتر از شعر از میان میرفت «
 ثالثاً دلیلیکه از همه قویتر است و دکتر گیکردر کتاب گرانهایش موسوم به «زردشت در گاتاها» مرقوم داشته و متأسفانه هنوز این کتاب تقیس بقارسی ترجمه نشده این است که از مضمون گاتاها بخوبی معلوم میشود که از خود حضرت زردشت واصحاب خاص و معاصر اوست (۱)
 این علامه عالیقدر وزن ابیات و مبهمی لهجه گاتاها را دلیل تشخیص آن با سایر جزوها نمیداند و فقط مضمون آن را بهترین شاهد قدمت آن شمرده فصل جداگانه در خصوص «اعتبار گاتاها» مرقوم داشته است. مختصر آن فصل این است که در آن سرودها چیزی که از حقیقت بعید باشد و بنظر افسانه آید نیست بل تمام اشارات و کنایات واسامی خاص و غیره دلالت بر این میکنند که گوینده آن خود حضرت زردشت بایکی از اصحاب همعصر او بوده است در صورتیکه در سایر جزوها آنحضرت غائب تصور شده است یا از زبان او سخن گویند. پس گاتاها را بایست فوق العاده اهمیت داد و اساس آئین مزدیسنی را از روی آن دانست و هرچه در آن است از دل و جان قبول نمود و به آن ایمان آورد. متأسفانه گاتاها اتقدر زیاد نیست و پنج جزو بیشتر نباشد:

(۱) باز هم دور اصحاب خاص خط کشیده شده جواب آن در متن همین رساله مرقوم است.

(۱) گاتا اهنویتی (۲) گاتا اوشتاوتی (۳) گاتا سپنتا مینو

(۴) گاتا و هو خشترا (۵) گاتا و هشتوا یشتی .

مجموع این گاتاها ۱۹۶ بیت و ۵۵۶۰ کلمه است و خواندنش هم بسیار سخت است بقسمی که در تفسیر دچار بسی اشکال میشوند. (۱) معذک از مفهوم آنچه تا کنون درک کرده اند مباحث فلسفی و مذهبی آن بقدری عالی است که دکتر گیگر فرماید: از مضمون آن پی یکی از مقدسترین و عالیترین مذهبی که در عالم تا کنون پدیدار شده

است میتوان برد .

(۱) باز هم آقای نقاد در اینجا دو علامت استفهام گذاشته و در

صفحه «مقابل نگاشته» بنده در وقت ترجمه بعدد های ذیل بر خوردم جواب ایشان را محول به مقدمه «کتاب «زردشت در گاتاها» که تالیف دو علامه بزرگ دکتر گیگر و ویندیشمان است مینائیم که اینطور برقوم داشته اند:

| | | | | | |
|----------------|-----|-----|---------|------|------|
| گاتا اهنویتی | ۳۰۰ | بیت | تقریباً | ۲۱۰۰ | کلمه |
| « اوشتاوتی | ۳۳۰ | « | « | ۱۸۵۰ | « |
| « سپنتا مینو | ۱۶۴ | « | « | ۹۰۰ | « |
| « و هو خشترا | ۶۶ | « | « | ۴۵۰ | « |
| « و هشتوا یشتی | ۳۶ | « | « | ۲۶۰ | « |
| جمع | ۱۹۶ | « | « | ۵۵۶۰ | |

از کتاب «عهد اوستا و آرامگاه زردشت» تالیف دکتر گیگر.

قدمت (وقتی که نگارنده اظهار این عقیده کردم که گاتاها گاتاها) قدیم ترین جزو اوستا است دلیل و حجت فقط از روی زمانیکه آنها را سروده اند نبوده چه با جود آنکه قدمت عظیم آن سرودها از علائم آن زبان بسی پدید است بکلی از اصطلاحات جدیدتر و ترکیبات ظریف تری خالی نیست و بعلاوه میتوان گفت که چون لهجه مخصوص و مشخصی است و با جزوهای دیگر اوستا بسی فرق دارد ممکن است در ناحیه دیگری آنها را سروده باشند .

همچنین اساس عقیده من بر روی این بیان نیست که در سایر جزو های اوستا سرودهای گاتاها را شرح داده و شاهد گفتار آورده اند چون ممکن است این اشارات را در مراجعات اخیر داخل کرده باشند و این دلیل بیشتر دلالت بر شهرت گاتاها میکند تا بر قدمت آنها اگر چه خیلی هم محتمل است علت این شهرت هم از نقطه نظر قدمت آن سرودهای مقدس باشد ^{تا حدود انسانی و مطالعات فرنگی} چیزیکه حدس مرا قوی مینماید این است که وزن «گاتاها» اگر چه مانند کتابهای دیگر اوستا القدرها ساده نیست بالنسبه دست نخورده است و مانند بقیه « یسن » در مطالعاتیکه بعد شده آنها را بقلب دیگری در نیاورده اند بلکه همچون يك رساله جدا گانه کاملی در اوستا سنجانده اند . اگر چه « و ندیداد » را هم همین قسم داخل در اوستا کردند ولی قبلا آنرا بطریقی مخصوص زیر و رو نموده و ملحقات بسیاری در آن جای داده اند .

پس بلا شك گاتاها را مقدس تر از « و ندیداد » میدانستند

و علت آن این است که بمنحمل اسناد آن را به حضرت زردشت یا به اصحاب خاص معاصر آن و خشور پاك میدادند .

این نظریه بی اساس نیست و با وجود اینکه نگارنده آنرا همانطور که ذکر شد معتقد نیستم ولی بنظرم علائمی در آن موجود است که میتوان احتمال داد تا اندازه ان رأی صحت دارد .

فرق (قدمت عهد گاتاها بیشتر از این مطلب معلوم

گاتاها) میشود که در آن سرودها اشخاصیکه سخن میرانند

با سایر (یا عملی مینمایند همعصر با و خشور پاك بوده در

جزوهای (صورتیکه در جزوهای دیگر اوستا اینطور نیست

اوستا) بلکه اشخاصی را مینماید که مدتها قبل میزیسته

یمنی از قول کسانی است که در آن موقع در قید حیات نبوده اند .

این مطلب بقدری مهم است که نمیدانم چگونه جاب توجه متقبنین

را ننموده . علاوه برایشکه حالت فعلی گاتاها را مینماید فرق صمده

آن جزو را با سایر جزوهای اوستا را نشان میدهد که عهدش چه

قدر متفاوت است .

مثلا این آیات در «تالین» شخصا بزردهشت خطاب شده (پس

چهل و شش ۱۴)

کیست ای زردشت آن صدیق راد

که در این کار بزرگت تن دهاد

کیست آن یاری که میخواهی همی

راز را گوئی به وی از محرمی

اوست گشتاسب مجاهد در جهان
 که توای ای هر مزد بگزیدی عیان
 بر گزیدیش از مقیمین زمین
 زان گروهی که بوند از متقین
 من هم ایشان را کنم از جان دعا
 از صمیم قلب و از صدق و صفا
 و جای دیگر خود حضرت زردشت این کلمات حکمت ایات را
 میفرماید: (یسن چهل و شش ۱۹)

آنکه در تقوی نماید مرا
 کارهای نیک بی مکرو ریا
 من که زردشتم کس ار بدهد نشان
 اینچنین کاری بمن آن مهربان
 در جزا یابد وی اندر آن جهان
 آنچه بر تو باشد از کون و مکان

همینقسم در گاتاها خطاب به « فرشا اوشترا » و « جاماسپا »
 (یسن چهل و شش ۱۷ چهل و نه ۹) که از نژاد « هو گوید » ها
 هستند خطاب شده است و در آیات دیگر « فرشا اوشترا » یا گشتاسب
 با سراینده آن سرودها با هم نام برده شده و در یکجا بوده اند. مثلا
 انجائیکه میفرماید « به و یشتاسپ و من » و « برای فرشا اوشترا و همچنین
 برای من . (یسن بیست و هشت ۸ و ۹ ؛ ایضا یسن چهل و نه ۸
 و پنجاه و یک ۱۶ - ۱۸) . همچنین « پوروشیست » دختر زردشت
 شخصا خطاب شده است (یسن پنجاه و سه ۳)

باری میتوان گفت اینگونه خطابات شخصی در گاتاها بسیار

معمول است و کمتر اتفاق افتاده که در آنها از اعمال زردشت در راه تجدید اشاره باشد بلکه سراینده ان نامه غالباً نظریات خود را بیان کرده و کلمات حکمت آمیز راجع به دنیا و انسان سروده است. از آن جزو چنین معلوم میشود که آئین زردشت هنوز آنطور که میبایست تشکیل نشده بود بلکه در حال نشوونما بوده چنانچه گوینده آن غالباً وقایع را نقل میکند و آنچه در اطرافش اتفاق افتاده میسراید مثلاً از ظلم و جوریکه بزردهشقیان نمودند حکایت کرده شرح اینقسم مطالب را میدهد و ما در جای خود آن وقایع را خواهیم نگاشت. بمقیده من موهوم دانستن اشخاصیکه در گاتاها مذکورند یا کلام پیغمبر را شنیده و با حضرتش مکالمه کرده اند باطل است چه این اشخاص یقیناً وجود داشتند. اینکه همین فرض را راجع به سایر جزوهای اوستا نمیکنیم از این است که گاتاها سرودههای شخصی بوده در صورتیکه بر عکس بقیه اوستا را در زمان جدیدتری جمع آوری کرده اند و در آنها کلمات و آئین زردشت را بر سبیل شاهد گفتار یا معتبر نمودن کلام آورده اند.

حال رسیدیم به اصل مقصود علوم انسانی

هر کس اوضاع اقتصادی و تاریخی ایرانیان قدیم را چنانچه در گاتاها و سایر جزوهای اوستا مذکور است مطالعه نماید یقیناً مشاهده خواهد نمود که یک فرق اساسی ما بین آن جزو و جزوهای دیگر است. اگر چه این مطلب را من در رساله دیگر خود شرح داده ام ولی لازم است در اینجا هم اشاره شود چون در آن کتاب مسائل انطور که میبایست تماماً منظور نشده است.

فرق اوضاع (در گاتاها موضوع اصلی یا محور اقتصاد
اقتصادی عهد گاتا) ایرانیان گاو بوده است و هر کس افلا
وسایر جزوهای آوستا (چندبیت از آن سرود های مقدس را
خوانده میداند تا چه اندازه به گاو اهمیت میدادند و چه قدر این حیوان
در آن قصاید منظور گردیده است . این مطلب را فقط این قسم بیان توان
نمود که شاید ایرانیان زمان گاتا همان قسم که آریائیهای ریک ودا گاو
را عزیز داشته توجه مینمودند ، آنان هم در تربیت و توجه آن دقت
بسیار کرده چیزی فروگذار نمینمودند . آری اثمار یا فایده فلاحه ،
شخم کردن زمین ، کاشتن و درویدن همه و همه در گاتاها مذکور
است ولی با وجود اهمیت هیچکدام آنها بقدر اهمیت توجه گاوان
نیست .

پس ایرانیان عهد گاتاها در يك درجه تمدن مخصوصی بودند
و هر کس بقوانین اقتصادی اولین نشو و نماي ملل آشنا باشد سران
را بخوبی درك خواهد نمود چه ، مقصود این است که ایرانیان در حالت
انتقال یا از حالی به حالی شدند بودند یعنی زندگی در صحرا یا صحرا
نشینی داشت مبدل به اقامت در يك محل میگردد و این مسئله در هر
جای عالم فوق العاده مربوط به تربیت مواشی است . معلوم است قومی
که خود را وقف به تربیت مواشی نموده بتجربه فهمیده است نگاهداشتن
يك گله بزرگ گاو چه قدر سخت تر از نگهداری يك گله
گوسفند یا بز است لذا بالطبع مایل به اقامت در يك محل میشود و
میخواهد در يك مأوای دائمی ساکن گردد . در هر صورت مسکنهای
محکم بنا کرده مزارع را با توجهی بیشتر از صحرا نشینان که هر روز
يك محل هستند زراعت مینمایند .

از آیات و اشارات بسیار میتوان بخوبی پی برد و ثابت کرد که آنچه نگارنده از اوضاع اقتصادی قوم گاتا شرح دادم نقشه خیالی نیست بل عین حقیقت است . مثلاً واضح مرقوم رفته است که « گاو اقامت‌های دائمی به انسان عطا مینماید » و از این جمله چنین استنباط توان کرد که بواسطه تربیت مواشی مسکنهای محکم و دائمی بر پا میشود (یسن چهل و هشت ۶) . چون اقامت دائمی در يك محل بالطبع از روی يك ترتیب معینی باعث کشت و کار زمین میشود لذا تربیت چهار پایان سبب نشو و نما و ترقی فلاحت میگردد . در گاتاها بطریق ذیل این مطلب را شرح داده اند (یسن می و یک ۱۰) : « گاو پاس خدمت زارع کاری را میدارد و فقط مابین زارعین توجه و اهمیتی که لازم اوست بعمل میآید . این مسئله تا کید گفته دکتر « روت » را مینماید که میگوید « آیات ۹ و ۱۰ این مطلب جالب توجه را میرساند که خلقت گاو علامت لطف خاص خدا نسبت به مردمان بوده و بصاحبان دیگر اعتنائی ننموده خود را به ملکیت دهقان در آورده است . »

در جزوهای دیگر اوستا در این خصوص اختلافی مشاهده میشود و می بینیم اگر چه گله داری در آنها هم اهمیت بسیاری دارد معذک فلاحت و تربیت مواشی مزبئی بر یکدیگر ندارد و هر دو یکسان مینماید . هر گاه فقط سومین فرگرد « وندیداد » را که تماماً اصرار در انجام وظیفه زراعت و گاو داری و تاکید در جا آوردن اعمال این قبیل مسائل است مطالعه کنیم ناگهان به این مسئله برخورد خواهیم خورد که زراعت از حیث اهمیت مساوی با تربیت مواشی گردیده است . اگر

کسی نظری به کارهای شایان تقدیر ذیل که «روح الارض» را شاد مینماید افکند خواهد دید که اظهارات ما مطابق با صحت است و اینک صورت آن اعمال شایان تقدیر:

- ۱ تقوی و مراعات قوانین زندگانی
- ۲ تشکیل عائله یا بنای خانه دائمی
- ۳ کاشتن حبوبات
- ۴ علوفه دادن مواشی
- ۵ غرس اشجار

۶ تربیت گوسفندان و گاوان (و نذیراد سه ۵ - ۱)
 همچنین فلاحت بیک درجه رقی عالی و علمی رسیده بود مثلاً زمین را بطور مصنوعی آبیاری نموده ، خندقها ، چاهها و قنوات حفر کرده بودند و مختصر اینکه ایرانیان قدیم میدانستند چگونه بوسیله علم و صنعت طبیعت را مدد نموده از آن استفاده برند .

فرق (بعلاوه از گاتاها معلوم میشود که در حین تغییرات
 دیگر عهد) اقتصادی بیک انقلاب عظیم مذهبی هم رخ داده
 گاتاها) و چیزیکه بیشتر جلب توجه میکند این است که هر
 با جزوهای) دو انقلاب نهایت بهم مربوط بوده است . در آن
 اوستا) نامه مذکور است که پیروان آئین جدید را اذیت
 و آزار نموده و بسی در مخاطره بودند . در اوایل خیلی بتدریج این
 کیش پاک در میان قوم «اریان» رواج گرفت و در میان دهاتیان
 پیروان زیادی بهم رسانید . ولی صحرائنشینان بکلی از آن دوری میجستند .
 این آئین توصیه به گله داری نموده ، ساختن اقامتگاه های دائمی را

تقدیر مینماید و از بیست و نهمین فصل یسن چنین معلوم میشود که حضرت زردشت یگانه برگزیده قادر متعال و «امشپندان» است که مبعوث شده تا گاوان را از شر و ظلم اشرار نجات دهد. پس زردشت که شاید نماینده يك قرن تمامی در تاریخ تمدن قوم آوستائی باشد مصلح و مجدد زندگانی اقتصادی و مذهبی هر دو بوده است.

حال اگر برگردیم بجزوهای جدید اوستا خواهیم دید نظریه دیگری در نظر جلوه گر است یعنی در صورتیکه از گاتاها چنین معلوم میشود که هنوز آئین پاك چنانچه میبایست رواجی نیافته و بروی پایه های اساسی قرار نگرفته است در جزوهای جدیدتر اوستا مشاهده میکنیم که بکلی متین و استوار است و پیشوائی قوم بدست طبقه محبوب مخصوصی است. باری «اذروانان» که اسمشان ابدأ در گاتاها نیست اولین طبقه را تشکیل میدهند و جنگی که از برای استحکام مذهب بوده بکلی موقوف شده است. اگر چه اشخاص شرور و بیغمبران دروغی هنوز وجود دارند ولی در همه جا آنان را لعن و تکفیر و تنبیه مینمایند و ابدأ ترسی از ایشان نیست. باری آئین مزدیسنی بروی پایه های قوی محکم گردید و سایر مراسم و آداب و شریعی که راجع به امور روزانه است جا یگاهی عظیم پیدا نمود و اهمی فوق العاده در این خصوص بذل مینمودند

ولی باید دانست اگر چه آن سادگی صرف اول که در گاتاها مذکور است مبدل بیک طریق کاملتری شد باز هم در جزوهای جدید تر اوستا گفتگو از زندگانی ساده دهقانی و گله داری است بقسمی که در اینجا مذهب بکلی مربوط بلکه توأم با انجام وظایف دهقنت

است و بهیچوجه از آن مجزا نیست. ولی در ضمن آیات دیگری است که تربیت مواشی و زراعت هر دو را ستوده از مقربان الهی همیشه بتضرع و زاری در خواست مسکنهای خوش و زیبا و گله های بیحد و حساب کاوان شاخدار را مینمایند. (۱)

از مطالب سابق الذکر دو نتیجه توان گرفت:

۱ - از مضمون تمام اوستا واضح و اشکار میشود که تمدنی که در آنجا مشروح است تمدن فلاحی و گله بانی بوده. لذا بهیچوجه تصور نتوان نمود که در عهد دولت معتبری مانند دولت هخامنشی عامای دین انقدر بمسائل دهقنت اهمیت بگذارند و تکالیف مذهبی انقدر نزدیک بلکه توأم با وظایف فلاحی باشد که حتی بتوان آنها را یکی یا یکسان دانست.

۲ - در خود اوستا دلایل اشکاری از ترقی اجتماعی و خانوادگی مشاهده میشود. گاتاها عهد بعیدی را نشان میدهد که در آن قسمتی از قوم اوستا قصد میکنند و اولین جدیت را مینمایند تا تربیت مواشی و تشکیل اقامتگاه دائمی را جزو دستور زندگی اجتماعی خود قرار دهند در صورتیکه در جزوهای جدیدتر اوستا زراعت و گاو داری از حیث اهمیت یکسان بنظر میآید بلکه میتوان گفت زراعت را به تربیت مواشی ترجیح داده اند. همچنین در گاتاها مشاهده میشود که

(۱) ما در اینجا فقط ترجمه تقریبی یکی از بندهای مختصر کتاب «عهد اوستا» تالیف دکتر گیگر را نمودیم و برای اختصار بکلی از حواشی و مسئله راجع به تقویم اوستا صرف نظر نمودیم.

پیروان آئین زردشت برای استحکام خویش و حق حیات میجنگیدند در صورتیکه در بقیه* اوستا فایح و بر قرار بنظر میآیند .
 پس میتوان گفت گاتاها قبل از سایر جزوهای اوستا تألیف شده است . (انتهی)



همان نمیکم دیگر شکی در قدمت عظیم گاتا بر احدی باقی ماند چه این سرودها از خود حضرت زردشت یا از اصحاب معاصر اوست و اینک چند مثل در اینجا محض واضح شدن مطلب ایراد میشود تا جای شکی باقی نماند .

در کاتا اوستا ویتی حضرت زردشت اینطور خطاب شده یا بخود اینقسم خطاب میفرماید: (یسن چهل و سه ۳)
 پس تو بر گو کیستی ای مهربان

هم تو فرزندی که باشی در جهان

سپس اینگونه جواب میدهد:

هان بدان زردشت رادم زینهار دشمن شر و بدیم آشکار
 لیک من بر متقینم دادرس تا به انجائیکه مقدر است و بس
 از بعض ایات گاتا اهنویتی معلوم میشود که یکی از اصحاب
 معاصر آنحضرت ان را فرموده است: (یسن بیست و هشت ۹ - ۷)
 سایه* لطف و کمک را در عیان

بر سر زردشت و بر ما گستران (۱)

(۱) در اینجا بازم نقاد علامت استفهام گذاشته و از دو حال خارج نیست یا معنی شعر را نفهمیده یا بودن ان را در گاتاها منکر

دکتر گیگر که مفصلاً این مسئله را شرح میدهد آخر چندین نتیجه مهم از تمام گفتار خود میگیرد که مختصرش از این قرار است :

(۱) تمام گاتاها غیر از (یسن آیه ۵۳) در زمان حضرت زردشت سروده شده و از سایر جزوهای اوستا متمایز است چه در اینها معلوم میشود زردشت شخص دوره گذشته بوده است .

(۲) بعضی سرودهای گاتاها را مخصوصاً یسن آیات ۴۶ و ۴۹ و ۵۱ را خیلی محتمل است خود آنحضرت سروده باشد .

است . لذا ممکن است به اولین فصل کتاب « زردشت در گاتاها » تالیف دکتر گیگر راجع به سندیت آن سرودها رجوع نمایند تا رفع خیالشان بشود . در آن فصل علامه مستشرق تا آنجا که توانسته است ثابت کرده که بعضی از سرودهای گاتاها از اصحاب خاص حضرت زردشت است و این رساله مختصر گنجایش تمام آن دلایل را ندارد . در این خصوص ممکن است خوانندگان به کتاب « اولین اشعار مذهبی ایران » تالیف « مولین » رجوع نمایند چنانچه در فصلهای گذشته بآن اشاره گرید . باید دانست که ما نمیگوئیم حتماً فلان آیه از حضرت زردشت نیست بلکه میگوئیم خیلی ممکن است که از ایشان نباشد چه ، در این قبیل مسائل تاریخی حدس ، تفسیر آیات ، معنی بسی دخیل است وای بسا دو مستشرق در تفسیر يك آیه و سندیت آن مخالف اند . در این قبیل موارد استبداد رای بخرج دادن و کلمات « بیشك » و « حتماً » استعمال کردن و عبارات « چون من میخواهم باید اینطور باشد » گفتن بی اندازه خنده آور است . مسائل تاریخی بحیل کسی تغییر و تبدیل نمییابد .

(۳) سرودهای دیگر مستقیماً از خود انحضرت نیست ولی از یکی از اصحاب معاصر آن بزرگوار است چنانچه میتوان از یسن ایات ۲۸ و ۲۹ و ۵۰ تا اندازه یقین نمود .

(۴) در تمام این سرودها بکلی واضح است که يك قسم روح دمیده شده و کلیه بیانات يك گونه ارزو ، امال ، غصه ، ترس ، شاد مانی از ایمان و توکل بخداست . (۱)

پس اگر کسی بخواهد پی به آئین پاک مزد یسنی ببرد و بزرگواری حضرت زردشت را بداند و مقصود از ظهور او را بفهمد باید بدقت در گاتاها نظر افکنده مطالب آنرا در یابد .

اینک مامم میخوانیم فوق العاده مختصر آئین بهی را از روی

(۱) نقاد گوید « تکرار این مسائل « لغو » است چه گیر

در جزو کتاب تمام این مسائل را بیان نمود . انهی » . اولاً نمیدانیم

معنی کلمه « لغو » که در ایرادشان ذکر نموده اند چیست چون این

کلمه در اینجا بکلی بیجوق است . ثانیاً خوب بود نقاد قبل از ایراد

تمام آن کتاب گیر « عهد اوستا » را که ترجمه اش در نزد ایشان

بود میخواندند بعد آنجمله را مرقوم میداشتند چون این مسائل

از کتاب دیگر گیر موسوم به « زردشت در گاتاها » میباشد .

رجوع شود بفصل اول آن کتاب تا بخوبی معلوم شود آقای محترم

چشم بسته غیب میفرمایند . « چشم بسته غیب میگوید نگارم چون

کنم » اما آنچه گیر راجع به گاتاها در کتاب « عهد اوستا »

ذکر کرده همان است که در متن در تحت عنوان « از کتاب عهد اوستا »

مرقوم گردید و ابتدا در مقدمه ترجمه آن کتاب نگاه داشته بودیم .

ان سرودهای مقدس بیان نغائیم و بخوانندگان محترم تا اندازه
اشکار کنیم که :

آب در کوزه و مائشنه لبان میگردیم
یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم

یاد داشت

از خوانندگان خواهشمند است که در مطالعه فصول بعد این
نکته را در نظر داشته باشند که هر جا نگاشته میشود در « گاتاها »
فلان مطلب مرقوم و از آن چنین و چنان استنباط میشود دلیل بر این
نیست که از جزوهای دیگر اوستا همان مطلب مرقوم و آن عقیده
مفهوم میگردد و همچنین برعکس و فنی که مینگاریم از فلان جزو اوستا
فلان مسئله روشن میگردد ابدا حجت نیست که در گاتاها هم این
مسئله ذکر شده است چون در فصل قبل این مطلب را ثابت کردیم که
« گاتا » ها قدیم تر از سایر جزوهای اوستا و از گفتار و خشور
پاک و اصحاب خاص اوستا . نقاد محترم نهایت زیرکی بخرج داده و هر
جا که ما نوشته ایم از اوستا این مسئله معلوم میگردد ایراد نموده که
ابدا در گاتاها چنین چیزی نیست و یا چون اظهار کرده ایم از گاتاها
این قسم مفهوم میگردد زیرا آن خطی کشیده در مقابلش نویسد از
اوستا بر عکس آن استنباط میشود . ما در حواشی به این قبیل
زرنگی ها اشاره کرده امید داریم خوانندگان محترم در وقت مطالعه
مقصودشان استفاده و در تنقید قصدشان بیان حقیقت باشد .

فصل سوم

آئین مزدیسی

از آستان پیرمغان سر چرا کشم
دولت در این سرا و گشایش از این دراست

حافظ

حال اگر آنچه را در سابق راجع به مذهب قدیم آریائیا گفتم در نظر آوریم خواهیم دید که ایرانیان در يك دریای موهومات و خرافات غرق بودند که نور عالم افروز جمال مبارک زردشت گیتی را روشن نمود و صدای حق از ایران بلند گردید که ای غمزدگان مقیم خاک تا کی روزگار خود را ببطالت میگذرانید و تا چند دور از افتاب حقیقت زندگانی میکنید. برخیزید که شما برای جنگ با «انگرامینو» و یاری «اسپتنامینو» خلقت شده اید تا قلب خود را از وساوس نفسانی تهی و جایگاه نور و فروغ مزدیسی کنید. برخیزید و عالم را آباد نمائید. خدای پرستی با آباد کردن عالم منافات ندارد بل باید انسان در فکر دنیا و آخرت هر دو باشد. همینکه این صدای حق از حلقوم حق پرست اشو زردشت بلند گردید شیاطین انس که در هر دور بلباسی جلوه کردند بتکاپو افتاده بنای مخالفت گذاشتند ولی در آخر زردشت فائق و دیوان مغلوب گشتند و این دلیل دیگر حقانیت ان و خهور ایرانی است که کله اش مؤثر افتاد و معنی جاء الحق و زهق الباطل و ان الباطل کان زهوقا اشکار شد.

البته در ضمن اینکه از آئین انحضرت بحث میشود مقام ارجمند

و پایه^۴ بلند نبوت ان رسول الهی معلوم گردد که چه سان کیشی آورد که در تحت لوایش سلاطین عظیم الشان هخامنشی و ساسانی طبل اقبال بلند ایرانیان را در عالم کوفتند و کوس شاهنشاهی زدند. حینذا ان روزهای خوش و فرخا آن ایام گذشته! چه قدر خوش بود که آن ایام باز بر میگشت و یکبار دیگر خود را در میان ملل عالم سرافراز میدیدیم.

باری بر گردیم به اصل مقصود و بیان مطلوب. مقصود از شریعت حضرت زردشت چنانچه از روی گاتاها معلوم میشود دو اساس مهم است: یکی دعوت کردن ملت براه خدای پرستی و توحید و دیگر تهذیب اخلاق و آبادی عالم. برای شرح هر يك از این دو اساس کتابها توان نوشت ولی ما فقط در این مقدمه خلاصه^۵ مطالب را بقدری که لازم است بیان نموده شرح و بسط کامل انرا محول به وقت دیگری میکنیم.

بدیهی است شارع يك ائین اگر چه از فلسفه و حکمت اطلاعی نام دارد با یکنفر فیلسوف بسی فرق میکند چه درك بیانات یکنفر فیلسوف مخصوصاً در مطالبی که شك توان نمود منحصر است به طبقه یا طبقات مخصوصی که از فلسفه اطلاعی دارند و میخواهند مطالب را بخوبی کنجکاوی کنند ولی یکنفر شارع علاوه بر اینکه باید برای خواص امت خود مباحث فلسفی را بیان و غوامض عالم را حل نماید میبایست شریعتش برای توده ملت هم مفید باشد که بتوانند بفهمند و به آن عمل کنند بدینمعنی که به قدر فهم آنان هم سخن گفته باشد و الا آن شریعت بی ثمر خواهد بود و آن نبی حکم يك فیلسوف را

دارد که برای طبقات مخصوص و عده معدودی بیان مباحث فلسفی نموده است. پس کسی که در شریعتی تفحص میکند بایست حتی المقدور عمیق شود و از مجموع آیات یا افکاری که بیان شده است اساس و حکمت آن مذهب را دریابد و ملاحظه کند چگونه شارع مقدس آن را در قالبی در آورده تا خواص و عوام از آن بهره ور شوند.

حال اگر خوب در گاتاها عمیق شویم (خوشبختانه این زحمت را علمای اروپائی کشیده و کار ایرانیان را که همیشه منتظرند دیگری برای آنها کار بکنند راحت کرده اند) خواهیم دید که اساس حکمت آئین مزدیسنی بروی توحید «پرستش اهورا مزدا» و قوه اختیار انسان است که بمیل خود فاعل خیر یا شر میشود یا بعبارة اخیری بهیچوجه در اعمال خود مجبور نیست. بعقیده تمام علمای علم اخلاق برای تهذیب اخلاق یکقوم اسامی از این عالی تر تصور نتوان نمود و کاهی از این بلند تر بگمان نیاید.

توحید (حضرت زردشت چنانچه بعضی از جاهلان در تصور کرده اند معتقد به دو خدا یعنی رب آئین مزدیسنی) شر و رب خیر نبوده بل میتوان گفت که مقصود از بعثت آنحضرت نهی اقوام از پرستیدن خدایان متعدد بوده است. بنظر میآید که در اول آنحضرت برای «او تعالی» اسم معینی تعیین نکرده بود ولی بتدریج اسم مرکب «اهورا مزدا» که بمعنی رب حکیم است برای نامیدن واجب الوجود مطلقاً استعمال شد. (۱) نباید فراموش کرد

(۱) در اینجا آقای نقاد علامت استفهام گذاشته است یعنی چنین مطلبی در کجا مرقوم و از روی چه سند است؟ حال اگر رجوع شود

که صفات و قدرت « اهورا مزدا » که حضرت زردشت خالق و خدای عالم میدانند غیر از آن اسورا یا اهورا است که در مذهب قدیم « آریین » می پرستیدند. آری اسم شباهت دارد ولی در معنی بسی فرق است چه همانطور که سابقا شرح دادیم برای خدا در زبان آریائی دو کلمه موجود بوده: یکی « دیوه » که از کلمه « دی تو » « آسمانی » آید و دیگر « آسورا » که از آسویا « آهو » « نغمه حیات » مشتق است. در صورتیکه در شریعت حضرت زردشت خدای واحد و خالق عالم همان اهورا است و بس و پرستش خدایان دیگر « دی تو » ها را بکلی قدغن فرمود. گویا مقصود از کلمه حکیم « مزدا » که به اهورا اطلاق نمودند این است که حق جل و علا عالم بخیر و شر است. (۱)

به فصل سوم کتاب « زردشت در گاتا » راجع به توحید آئین زردشتی معلوم خواهد شد که مؤلف آن دکتر گیگر از روی آیات گاتاها مطالبی را که مادر متن اشاره کردیم بخوبی ثابت نموده است. مثلا آن علامه مستشرق گوید در گاتاها برای نامیدن خدا گاهی کلمه « اهورا » زمانی « مزدا » در جایی « اهورا مزدا » و در موقعی « مزدا اهورا » استعمال شد است یعنی حضرت زردشت اسم خاص برای او تعالی معین نقرموده گاهی او را رب « اهورا » و زمانی حکیم یا علیم « مزدا » مینا سیدش. اینک « اهورا مزدا » « اورمزدا » را بعد اسم خاص یا علم قرار داده برای نامیدن حق جل و علا استعمال نمودند در عهد جدید تر و عصر نزدیک تری است.

(۱) نقاد باز هم فرق مذهب قدیم « آریین » با مذهب مزدیسنی

صفات (حال به بینیم آیا تمام صفات و قدرتهائی که موحدین
 اهورا (برای خدا معتقدند انحضرت هم بر ای اهورا مزدا
 مزدا (قرار داده یا خیر بر عکس قدرت او را محدود
 کرده است ؟ از مضمون یسن (چهل و چهار از سه ۳ الی ۵) بخوبی
 معلوم میشود که آهورا خالق و نگهبان تمام عالم است و این سرودها
 بقدری دلچسب است که انسان از مطالعه آن سیر نمیشود . و ایضا در همین
 سرودها صفت قدوسی و عدل اهورا مزدا ذکر شده . در یسن (سی
 و یک (۷) اهورا ذات لایتغیر معرفی شده و در یسن (چهل و سه (۱)
 قادر بکل شیء است یعنی هر چه میخواهد میکند . همچنین در یسن
 (سی و یک (۱۳) عالم بغیب و سماوات است . باری در یسن (چهل
 و سه (۲) خیر محض و خوبی مطلق است . پس از تمام آیات شریفه بر
 هر صاحب ادراکی بدون چون و چرا معلوم میشود که اهورا مزدا
 عز اسمہ همان « الله » یا « هو » مسلمانان و « یهوه » کلیمیان است چه
 هم قدوس است و هم عادل ، هم لایتغیر است و هم عالم ، هم خیر محض
 است و هم روح مطلق . خلاصه اهورا مزدا مطلق از هر گونه تقیدات
 انسانی است و دارای هیچ شکلی نیست . در اینجا شاید جمعی ایراد
 کنند که در چند جای یسن « اهورا » پدر « وهومنو » و « اشا »
 و « ارمیتی » نامیده شده است و این چگونه توان بود ؟ جواب
 این مسئله بسی آسان است چه این کلمات که عنقریب مختصری از آن
 شرح خواهیم داد اسم معنی هستند و مثل این است که بگوئیم خدا
 نداشته ایراد گرفته است . مادر ملاحظه فصل اول شرح کافی در
 اینخصوص داده تکرارش را بیفایده میدانیم .

پدر تقدس و یا پدر تمام خوبیهاست و از مقام او ابداً چیزی نکاسته
ایم بلکه خواسته ایم فقط اینرا بر سانیم که تقدس و خوبی از اوست
همچنین در یسن ذکری از دست اهورا مزدا شده و البته از این کلمه
نبایست تصور کرد که خداوند دست دارد. اینگونه اشارات در تمام
مذاهب یافت میشود. مثلاً مقصود از « ید الله فوق ایدیم » این نیست
که العیاذ بالله مسلمان بر این عقیده اند خداوند تبارک و تعالی دست دارد
بدیهی است این چیزها اصطلاحات است که در هر آئینی معمول است.
اینکه تمثال اهورا مزدا در اینیه سلاطین هخامنشی مشاهده میشود
نیاید شکی در خاطرها تولید کند و تصور باطلی حاصل شود چه در
اینجا مقصود شرح دین حضرت زردشت است چنانچه در گاتاها
مرقوم رفته و در هیچ جای این سرودهای مقدس تمثالی برای خداوند
فرض نشده و ممکن است مجاورت با ملل دیگر پس از حضرت زردشت
باعث بر قرار نمودن تمثال شده باشد. پس بدون شك و تردید اساس
آئین زردشت بر روی توحید است و اهورا مزدا دارای تمام صفاتی ،
است که برای « الله » قرار میدهند. *کاملاً انسانی و مطابقت*
انگرامینو (حال این گردیم باین مسئله که جمعی بیاطل تصور
و کرده اند که « انگرامینو » قدرتی است در
اسینتامینو) مقابل اهورا مزدا و میگویند از این جهت
زردشتیان و الا تبار به دو خدا یا به دو فاعل معتقدند. *بسیار*
بدیهی است وقتی ایرانیان حتی اشخاصیکه خود را با کمال می
پندارند اینگونه باطل را جمع یکی از بهترین ادیان تصور نمایند بهترین دلیلی
است که تا چه اندازه به علم و معرفت آشنا و از تاریخ مملکت و آئین

نیاکان خود مطلع اند. بی اگر حضرت زردشت در يك مملکتی غیر از ایران ظهور فرموده بود. انقدرها برای ایرانیان عیب و عار نبود که از آئینش بی اطلاع باشند ولی در صورتیکه در ایران بدنیا آمده و یکی از بزرگترین افتخارات آن مملکت بل تمام شرق محسوب میشود جای هزاران دریغ و افسوس است که اینگونه اباطیل در حقش تصور شود.

امشاسپندان (قبلی از شرح این مسئله مناسب دیدیم که قدری از « امشاسپندان » گفتگو نمائیم

تا مطلب قدری روشن گردد و معلوم شود که شرک ابدأ در آئین پاک بهی نیست.

امشاسپندان « مقدسین جاودان » که نامی از ایشان در گاتاها برده شده از قرار ذیل است: (۱)

(۱) نقاد گوید: « از مطالب این صفحات معلوم میشود که

حضرت زردشت در « گاتاها » از امشاسپندان اسمی برده باشد در

صورتیکه این طور نیست هیچ وجهی در گاتاها باین کلمه بر نمیخوریم

بعد ها این اسم برای فرشتگان که مظهر صفات « اهورا » هستند

وضع گردید. انهی « باید دانست که مادر هیچ جانگفتیم که در گاتاها نام

این کلمه برده شده بلکه خواسته ایم برسانیم که اسامی « وهومنو - نام

اشا » و غیره در گاتاها مذکور است. در عوض اینکه این اسامی را

در هر جا تکرار کنیم فقط کلمه « امشاسپند » که بعد برای نامیدن آنها

معمول گردید استعمال نمودیم چنانچه اکثری از مستشرقین همین کار

را نمودند و غریب اینجا است خود نقاد در جایی چنین سروده:

اشا - وهومنو - خشتر - ارمیتی - هروتاد - امرتات .
 در کیش مقدس مزدیسنی مقام اشوئی مقامی است بس بلند
 و در گاتاها مرقوم است : « و ای بر حال ان کسانیکه بر حسب قانون
 شیطان بخواهند عالم اشا را خراب کنند » اشا مقام تنزیه و تقدیس
 است و رسیدن به ان مخصوص به آن کسانی است که نیک افکار
 و نیک کردار و نیک گفتارند . امشاسپندی که موکل ان عالم تنزیه
 است موسوم به اشا میباشد و چنانچه از گاتاها معلوم گردد از تمام
 فرشتگان در درگاه اهورا مزدا مقرب تر است . خلاصه « اشا »
 محافظ عالم اخلاق و نگهبان آتش مقدس یعنی همان آتشی که در کنه
 تمام موجودات مخفی است و بی وجودش زندگانی محال است میباشد
 گاهی کلمه « وهشته » را به « اشا » میافزایند ، و معنی « وهشته »
 « بهترین » است و هر جا اضافه شود همین معنی را دارد .

وهومنو بمعنی « اندیشه نیک » است و میتوان گفت سر چشمه
 ایست که از آن صاحبان افکار عالیه و اندیشه های پاک آب خوردند
 یا بمبارة اخری ینبوعی است که مقربین در گاه الهی از ان سیراب
 کردند . همچنین این فرشته محافظ کلمه و نگهبان رمه هاست .

پس انکه گروهی ز امشاسپند یکایک بوخشور دادند پند .
 همانطور که از این بیت تقاد را عقیده بر این نبوده کلمه امشاسپند
 را حضرت زردشت برای فرشتگان استعمال نموده از آنچه ما در متن
 ذکر نمودیم مقصود این نداشتیم که این کلمه در گاتاها یافت میشود
 چنانچه اگر مینفرشتیم ملایکی که نام ایشان برده شده مقصود ما ذاین
 نمیبود که اسم ملک در گاتاها است .

در بابت اندیشه نیک مؤمنین که و هومنو مظهر آن است میتوان این شعر مولانا رومی را شاهد آورد :

آن خیالاتیکه دام اولیاست عکس مه رویان بستان خداست
« خسترا » را میتوان بزبان تازی ملـکوت معنی کرد و آن مقام
مؤمنین و مقدسین آئین مزد یسئ است هم در آن دنیا و هم در این
عالم . موکل این مقام را هم خسترا مینامند .

« ارمیتی » که بمعنای تواضع و تقدس است نام امشاسپندی است
محافظ زمین . همچنین هر و تات که بمعنی سلامتی است و امرتات که به
معنی بقای جاودانی است حکمفرمایان آب و نباتات هستند .

حال مسئله مهم اینجا است که این امشاسپندان چه مقامی دادند /
اگر خوانندگان فراموش نکرده باشند در فوق گفتیم که اساس
دین مزد یسئ بر وی توحید است و خدائیکه خالق جهان و نگهبان
کل شیء است و هیچ ضد و ندی ندارد « اهورا مزدا » عم نواله
است . پس این فرشتگان چه مقامی دارند که گاهی ذکر نامشان
با اهورا در يك ردیف آمده است ؟ حال اگر بخواهیم داخل در این
موضوع شده پرده از روی آفتاب حقیقت دین مزد یسئ بر داریم تا
معلوم شود سراسر توحید و حق پرستی است مطلب اگر چه شیرین
و دلچسب است بطول انجامد پس مختصر عرض میکنیم که وقتی در يك
مذهب اساس بر این باشد که هر چه هست آفریده يك افریدگار
است و بس دیگر جای تردیدی در اساس توحید آن مذهب باقی نمی
ماند . بخوبی از یسن (سی و يك ۲۱) معلوم میشود که امشاسپندان
مخلوقند و هر مزد خالق همه است میتوان گفت که امشاسپندان هما

صفات الله میباشند که در بحر ذات مستغرقند ولی چون در بعضی از آیات يك اندازه استقلالی به آنان داده شده فرشتگان یا مقربین در گاه الهی محسوب میشوند. نکته بسیار بار يك است و کسانی که اطلاعی از حکمت الهی دارند میدانند که مقصود چیست. آنانکه چندان نمیخواهند عمیق شوند و پی به اسرار ببرند همینقدر برایشان کافی است که بدانند در مذهب مزدیسنی اهورا مزدا جل جلاله خالق و آفریدگار تمام موجودات است و اگر گاهی او را پدر اشانامند مقصود این است که اشا مخلوق اوست یا بتأویل دیگر چون اشا بمعنی تقدیس و تزیه یا عالم اخلاق و نظم است اهورا مزدا خالق آت عالم است حال اگر کودنی درك حقایق نکند و تصور باطل درباره مذهب مزدیسنی نماید باید اول رجوع به فلسفه مذهب خود نموده حقیقت آن را در یابد تا بعد بتواند حقایق آئین دیگران را از روی بصیرت بفهمد والا باجهل و نادانی نمیتوان فلسفه يك آئینی را درك کرد:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناسی نه تی دلبرا خطا اینجاست

چون از این مختصر معلوم گردید که اساس گیش مزدیسنی بر روی توحید است باید دانست که حضرت زردشت آئین خود را «کلام ناشنیده» فرموده و مقصود از این فرمایش این است که تا کنون یعنی تا زمان ظهور مردم ایران بچندین خدا معتقد بودند و حال بایست به يك خدا ایمان آورند و از آنرو پرستش «دیو» ها را که خدایان اسمانی بودند رد فرمود و همه را عبادت يك خلاق و آفریدگار بخواند.

انگرامینو) حال برگردیم به اصل مقصود و بیان اینکه «انگرامینو» و () قوه در مقابل اهورا مزدا نیست و هر کس که اسپنامینو) اینگونه تصور نماید در دریای جهل غریق است.

غریب اینجاست که حتی در کتابهاییکه امروز در بعضی از مدارس ایران و خارجه درس میدهند اینگونه مطالب کودکانه یافت میشود و تا کنون معاین دانشمند نظری به این مسئله نیفکنده اند که چه قدر مضر است يك چنین خیالی در سر اطفال و شاگردان مدرسه جای داد. خصوصاً در ایران که وطن حضرت زردشت است این قبیل مطالب را اموختن بدترین گناه است و میتوان گفت حق ناشناسی از این بالاتر نمیشود که در حق بزرگواری این قبیل اباطیل را بسرایند. باری به بینیم آنچه از خود گاتاها معلوم میشود و علمای بیغرض پی به آن برده اند چیست و این «انگرامینو» چه جنسی است که امروز هم ایرانیان را از فهم حقیقت باز داشته است.

در این مسئله جای هیچگونه شك و شبهه نیست که «اهورا مزدا» رب حکمت و خیر و خوبی محض است بدینمعنی که محال است از او بدی سرزند. بدیهی است از پروردگار عالم شر بوجود نخواهد آمد و از خوب مطلق جز احسان توقع میتوان داشت.

مسئله (نگارنده در رستاخیز در تحت عنوان
خیر و («شر از کجا است» خیال داشتم مطولا این را
شر (شرح و بسط دهم ولی از آنجا که :

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود

یکی چنانچه در آئینه تصور ماست

آن مقاله بآنها رسید و در اینجا مجبوریم حتی المقدور مختصر و مفید حقیقت را بیان و خلاصه مطلب را عیان کنیم.

بعقیده «لیبنیتز» یکی از فیلسوفان بزرگ المان شر از سه نوع

بیش نیست: شر ما و رای طبیعت « شر وجود » شر صوری و شر معنوی .

شر وجود تقصی است که تمام موجودات را شامل می‌باشد چه همه ناقص و هچیک کامل صرف نیست ، برای هر کدام حدی معین و صفاتی محدود است یعنی حادث و مقید است آنچه میتواند باشد نیست و انطور که وجود او را شاید نمی‌باشد .

شر صوری بی نظمی است که در فطرت موجودات بیجان و جاندار رخ میدهد چون زمین لرزه ، کوههای آتش فشان ، امراض ، مرگ خصوصاً زجر و عذابی که مخلوقات جاندار حس میکنند .

شر معنوی آن است که از انسان سر میزند یا بدیگری تعدی میکند مانند ظلم ، جور و غیره .

خلاصه مطلب اینکه اساس این دو شر اخیر هم از شر وجود است یعنی اگر موجودات کامل بودند بی نظمی یا جوری از آنها سر نمیزد پس اساس شر به روی نقص یا عدم چیزی است یا بعبارة آخری بروی « نفی خوبی » است همچون کامل نبودن یا فلان صفت خوب را نداشتن پس شر نقص و نبودن چیزی است و موجودات همه ناقصند . حال خدا چرا عالم کاملی خلقت نکرده مسئله ایست بکلی از موضوع ما خارج و جای شرح در این محل نیست . در هر صورت « لیدنیتز » را عقیده بر این است که این عالم من حیث المجموع بهترین عالم است که ممکن بود خلقت شود نه از حیث اینکه ناقص نیست بلکه بواسطه اینکه در آن قوه ترقی و تعالی یافت میشود . از آنجا که قدرت بر محال تعلق نمیگیرد ممکن نبود خداوند یک عالمی مانند خود کامل

بیافرینند چه آنوقت میبایست گفت دو وجود کامل یا دو قوه کامل یافت میشود یکی ذات حق جل و علا و دیگری عالم که مانند آنحضرت^ع عز اسمه کامل است .

باری حقیقت این است که موجودات حادث ، مقید و ناقصند و از چیز ناقص شر ممکن است صادر شود . این حقیقت بلند و این مسئله هم را در چند هزار سال قبل پیغمبر بزرگ ایرانی اشو زردشت درک کرده بود و علت شر را بخوبی میدانست . اگر همیق تر بشویم خواهیم دید که پیدایش شر از نقص شیء است یا از نبودن آن مثلا ممکن است بدی از انسان صادر شود چون ناقص است و بجانب شر میرود و همچنین ظلمت و جهل از نبودن نور و علم است یعنی وجود خارجی ندارد هر گاه نور نباشد ظلمت است و چون علم نیست جهل است . ایضاً بعضی موجودات یا بعضی حیوانات و نباتات بنظر شر محض می آیند . البته بر خاطر اشخاص روشن روان مستور نیست که این شر نسبی است . گریک و گویفگند ، و زهر و تریاق نسبت به انسان یکی خوب و دیگری بد است ولی در مقابل « هستی بخش » هر دو موجودند . پس بد مطلق نباشد در جهان ^{بد} نسبت باشد اینرا هم بدان

چون معلوم شد که اصل شر از کجاست و دانستیم که اهورا مزدا خالق تمام موجودات است پس هر وقت که يك موجودی آفریده شد بالطبع هم عدم (مقصود عدم نسبی است) ان تصور میشود و هم شری که از ان ممکن است صادر شود بنظر می آید چون ناقص و حادث است و وجود کامل و مطلق نیست . پس در هر خلقی دو چیز بنظر شخص بصیر و دانا میرسد : یکی وجود آن شیء و دیگری نقص

ونفی از وباز هم تکرار میکنیم چون جان مطلب در همین يك کلمه است که نقص ونفی چیزی وجود خارجی ندارد. از برای تقریر این معنی دانای راز طبیعت و پیغمبر حقیقت بین در گاتاها دو کلمه در مقابل یکدیگر استعمال کرده یکی اسپنتامینو و دیگری انگرامینو. (این اسم اخیر گویا در زمان ساسانیان اهریمن شده است). در یسن مذکور است (سی، ۳) که اسپنتامینو و انگرامینو توام «دو غولو» (۱) هستند و از این معلوم میشود که وجود آنان در مقابل یکدیگر است. معنی اسپنتامینو خیر محض یا بهترین روح خیر است که به اهورا مزدا هم در یسن (چهل و سه و ۳) اطلاق شده است. پس هر وقت اهورا مزدا خالق عالم چیزی را از روی خیر محض یعنی بعنوان «اسپنتامینو» میافریند و ضد آن شیء (چون حیوانات درنده در مقابل حیوانات اهلی) یا نفی آن (ظلمت در مقابل نور) یا نقص آن چیز ممکن باشد صورت پذیرد یا بتصور اهل عالم آید. ادا ان را حضرت زردشت يك قدرتی دیگر یعنی انگرامینو میدهد که در مقابل اسپنتامینو است بلکه با او توام و در ذات ذوالجلال اهورا مزدا میباشد. پس خلاصه این است که موجودات همه و همه مخلوق اهورا مزدا میباشد منتها یکی را بعنوان اسپنتامینو خلقت کرده و دیگری را بعنوان انگرامینو.

(۱) ایراد: «دو غولو» میانها است توام و یا بزبان ادبی جنابه میتوان گفت. انتهی «نمیدانم در صورتیکه ماکله توام را مرقوم داشته و بعد از آن میان علامت کلمه «دو غولو» را نوشتم که خاص و عام درك کنند دیگر این ایراد چیست؟ آیا خواسته اند بفهمانند که کلمه «جنابه» را هم میدانند!

کسانیکه از حکمت الهی مطلع و معنی « هادی » و « مصل » را میدنند با جرأت اقرار خواهند کرد که اشو زردشت توانسته است بهترین وجهی یکی از رازهای مخفی و غامض عالم را نه فقط اشکار بلکه حل نماید چه ، :

اولاً اشکار کرده است که از اهورا مزدا جز خوبی نیاید یعنی عالم در نهایت حکمت و مصلحت آفریده شده است . من حیث المجموع عالم از او است و بدغمیباشد . در اینجا آئین حضرت زردشت با مذهب بودا بسیار فرق میکند که ما از شرحش در میگذریم .

ثانیاً این نقص ، یا این شرها که مشاهده میشود نسبتی است یعنی یا از نفی شیء است مانند ظلمت در مقابل نور یا از نقص آن ، لذا از تمام بدیهای عالم بکارخانه او ابدأ خللی وارد نیاید و چیزی کم نمیشود . ثالثاً نسبت آنچه بنظر بد آید باید به « انگرامینو » داد که در مقابل اسپنتامینو است و این محض این است که احدی تصور کند بد مطلق هم یافت میشود چه اگر منشأ بدی را از هر مزد بدانیم آنوقت میبایست تصور کرد خداوند دو قسم مخلوق خلقت کرده خوب و بد و این از حکمت دور است . پس کلام حضرت زردشت را میبایست از دل و جان قبول نمود که میفرماید از اهورا مزدا جز خوبی نیاید یعنی هر چه خلقت کرده خوب است ولی موجودات را بعضی بوجه اسپنتامینو آفریده و بعضی را بعنوان (انگرامینو) یعنی در دنیا اضداد و « بد به نسبت » یافت میشود . خورشید اساساً سایه ندارد ولی هر گاه شخصی در مقابل آن بایستد سایه اش بر زمین خواهد افتد و این سایه خود او است نه سایه افتاب عالمتاب چه خوش گفته .

پرده خورشید باشد نور او پرده کو بر طلعت مشهور او
تا کنون هیچک از فیلسوفان جهان نتوانستند باین خوبی مسئله
خیر و شر را حل نمایند ولی افسوس: (گوش سخن شنو کجا دیده
اعتبار کو) (۱)

اخلاق (بدی و خوبی یعنی اضداد که نسبت یکدیگر
در آئین (خوب و بدند همواره در عالم در جنگ اند
مزدیسی (و در این نزاع جای هیچ شک نیست و بدیده
بصیرت میتوان در هر آئی چه در وجود خود چه در عالم خارج از

(۱) نقاد گوید: «در این مقاله ثبوت وحدانیت اهورا مزدا
تکرار مطلب معینی است. اتمی» این رسم آنجناب است که در
هر جا مشاهده میکنند دیگر بجای برای ایراد ولو ایراد بی موقع هم
باشد باقی نمانده اینگونه جملات را می نویسند. اول مسئله وحدانیت
«اهورا مزدا» چندان مسئله معینی نبوده چه، بسیاری از
نویسندگان، مورخین و حتی مستشرقین در این خیر برص بخطا رفته
و اندیشه دیگری نموده اند. «نایباً ما غیر از مسئله وحدانیت شرح
مسئله مهم خیر و شر که نظر تمام فیلسوفان بزرگ هر دوره و هر قری
را بطرف خود جلب نموده دادیم و خوانندگان منصف میدانند که
ما در عباراتی ساده نتیجه عقاید بسیاری از فلاسفه و عرفای شرق
و غرب را بیان و مطابق با آئین مزدیسی کردیم. عجبا در روی مسئله
که برای درکش انواع و اقسام مثل میزنند و تکرار میکنند ما که يك
دو مرتبه نکات صمده اش را گوشزد نموده ایم بنظر آقای نقاد کران
آمده است ا

خود این جدل را مشاهده نمود. پیغمبر پاك ما که این مطلب را
 بچشم حقیقت دیده و اسرارش را در یافته اساس اخلاق دین مزدیسنی
 را بروی همین بنای عالی نهاد و فرمود پیرو این آئین پاك بایست طرفدار
 خوبی باشد و ممکن است تمام اخلاق دین بهی را در این سه کلمه جای
 داد: همت ، هوخت ، هورشت ، یعنی فکر نیک و کردار نیک
 و گفتار نیک .

گویا برای ترقی یکقوم و تهذیب اخلاق يك ملت بهتر از این
 راهی میسر نشود چه نه فقط گفتار و کردار بایست نیک باشد بلکه
 افکار هم لازم است خوب و راست باشد و این بلندی مقام انحضرت
 را میسراند که تا چه اندازه عالم بعلم باطن بوده و دانسته است نزاع
 خوبی و بدی در افکار هم هست بلکه در نزد انسان منشأش از
 انجاست . آن پیغمبر بصیر سر خلقت کائنات را پی برده و درک کرده
 است که تمام این عالم بطرف یکمقصود میرود و خلقت جهان و مخلوقات
 بدون سبب و غایت نیست . در این سیر جهادات و نباتات حتی حیوانات
 بدون اختیار میرود ولی انسان اگر چه مانند سایر مخلوقات همین سیر
 را میکند چون دارای قوه اختیار است میتواند خود را یا بزودی
 کامل (مقصودم کامل نسبی است) کند یا برعکس خود را از
 درجه انسانی تنزل دهد و از اینرو مسئول اعمال خویش است . پس
 اختیار را پایه دین خود فرمود و گفت بشر میتواند بمیل خود از
 گروه خوبان یا از طبقه بدان شود . حضرت زردشت انسان را يك
 وجود مسئول میدانند که کور کورانه بطرف مقصودی کشیده
 نمیشود . خداوند به او عقل و اختیار داده تا خوب را از بد تمیز دهد

و برآستی بگراید. حال اگر راه کژی پیمود تقصیر با خود او است و سزای اعمال خویش را خواهد دید. یقین است آئینی که اساسش بروی اختیار انسان است نه بروی جبر برای ترقی هیئت های اجتماعی و تهذیب اخلاق قوم بهترین درمان است. آری بسیار فرق است مابین انشخصی که خود را مسئول میداند و انکسیکه اگر خطائی کند بگوید مجبور بودم. بر فرض هم که انسان تا يك اندازه بواسطه ضعف نفس، مقتضیات زمان و مکان و بعضی پیش آمدها مجبور به ارتکاب بعضی اعمال شود اساس يك مذهبی نبایست بروی جبر باشد چه آنوقت بهانه بدست طرف افتد و مردم هر کار میخواستند میکنند و خود را مجبور میدانند.

حضرت زردشت برای اینکه اسلحه کارگری بدست بشر بدهد تا با شر و بدی بجنگد و آن را نابود کند فرمود افکار را خوب کن و این مسئله بسی عالی است چه مقصود این است: ای سلیم آب ز سر چشمه ببند که چو بر شدت توان بستن جوی یعنی اندیشه باطل منا و البته انسان وقتی که میخواهد عمل بدی بکند غالباً قدری فکر میکند و بعد اقدام مینماید ولی وقتی مجبور شد که در کارهای بد بواسطه قدرت مذهب فکر نکند و هر وقت فکر آمد جلو آنرا بگیرد و خود را بچیز دیگر منصرف نماید آنوقت دیگر عمل بد از او کمتر سر میزند.

تصور زود که حضرت زردشت از ضعف بشری خبر نداشته و نمیدانسته است که در راه راستی و بهی بسی زحمت و محنت است. بلی المحضرت اساس مذهب خود را بروی اختیار گذاشته ولی در

ضمن مشاهده میشود که همیشه از اهورا مزدا و امشاسپندان در خواست یاری میطلبند تا به ایمان همواره استوار باشد و این ارشاد است که بدیگران بفهماند که اگر چه در اعمال مختارند ولی همراهی مقدسین عالم و یاری پروردگار لازم است و البته انسان هر وقت قدم در راه خیر بردارد خالق و نگهبان عالم با او یاری کرده بمقصودش میرساند. پس اساس این آئین پاک بروی اختیار و ترس از خداست.

مسئله مهم (یک مسئله مهم که خاطر خوانندگان را
عدم خرافات (مخصوصاً بطرف آن جلب میکنیم این است که
ومراسم بیهوده (در گاتاها که از خرد اشوزردشت یا اصحاب
در آئین بهی (خاص معاصر اوست ابدأ مراسم بیهوده
مذهبی و بجا آوردن بعضی اعمال که در اکثری از مذاهب عالم
معمول است یافت نمیشود. بعقیده نگارنده مذهب هر چه ساده تر
یعنی هر چه بیشتر خالی از مراسم باشد بیشتر قبول خاص و عام میشود.
حال اگر نظری به گاتاها اندازیم خواهیم دید که اساس دین بهی بر
روی خداپرستی، جنگیدن بابدی، کردار گفتار و افکار نیک
است و همچنین مسئولیت انسان و اختیار او در اعمال است بدون
اینکه لازم باشد اقتدر مراسم بجا آورد که اصل را هم فراموش
کند. واضح میتوان گفت که آئین زردشت بموجب گاتاها خالی از
هر گونه خرافات و موهومات است و آنچه هم در خصوص مراسم
در اینجا مرقوم رفته فقط چیزهای خیلی عمومی و ساده است (۱)

(۱) نقاد گوید: «در گاتاها اساساً چیزی در خصوص مراسم

مذهبی بنظر نیامد. انتهی» بلی ما هم بر این عقیده ایم که مراسم

چه قدر خوش گفته یکی از نویسندگان که خداوند رشوه بگیر نیست که بواسطه اعمال ظاهری و صوری انسان را بهشت ببرد یا از بجانیاوردن بعضی مراسم یهوده او را در دوزخ اندازد. آری اساس آئین مزدیسنی این است که انسان تهذیب اخلاق نماید، قلب را پاک کند و در جاده راستی قدم زند. جندا مقام پیامبر بزرگ و وخشور پاکی که آنچه گفته لازم بوده و هرچه نقرموده است سودی نداشته یا منوط به مقتضیات وقت و زمان بوده است. اینرا هم عرض کنم که نگارنده این سطور ابدأ منکر مراسم مذهبی که با اوضاع هیئت اجتماعی و مقتضیات زمان و راحتی نوع بشر مخالف نیست نمیباشم و فقط عقیده ام بر این است که هر چه مذهب ساده تر باشد بهتر است.

قیامت (يك مسئله مهم دیگری که آنهم شایان بسی تقدیر و) است مسئله معاد روحانی و جزا و سزای اعمال معاد روحانی) است. اعتقاد به بقای روح و معاد یکی از ارکان

مذهبی در ان سرودها نیست ولی مانند نقاد نمیگوئیم بکلی فارغ از چیزهای خیلی عمومی و ساده است از قبیل خواندن بعضی سرودها در موقع عبادت و تقدیم کردن هدیه و غیره. رجوع شود به یسن (سی و چهار ۶؛ ۴۰ و پنجم ۶ و ۸. پنجاه ۴) و ایضا (یسن ۴۰ و پنجم ۱۰؛ پنجاه ۹: سی و چهار ۱). دکتر گیگر در کتاب خود موسوم بزردشت در گاتاها در فصل پنجم پس از اینکه اعتراف به نبودن مراسم مذهبی در گاتاها نموده گوید نمیتوان گفت بکلی خالی از بعض اشارات است و آیات فوق را هم دلیل آورده است.

دین مزدیسنی است. روح دو مرتبه در پامی محاکمه آید: یکی پس از جدا شدن از بدن که بایست از پل موسوم به «چنوات» عبور کند. این پل مابین دنیا و آخرت است و ارواح صالحین از آن گذشته داخل در ملکوت کردند و در یک عالم نور یا فروغ ابدی همان نوری که زبان از تقریرش عاجز است بسر برند ولی ارواح طالحین محکوم به جهنم شده در یک عالم تاریک و ظلمانی که محل شیاطین است خواهند رفت. ثانیا محاکمه در روز قیامت است که بکلی جنس شر معدوم خواهد شد و فقط خوبی باقی خواهد ماند.

چیزی که در مذهب حضرت زردشت خیلی جالب توجه علماء است این است که بموجب گاتاها مقصود از معاد معاد روحانی است نه جسمانی در بهشت تمتعات روحانی و در دوزخ عذابهای روحانی است و ابدأ جسم در کار نیست حتی از یسن (چهل و شش (۱) معلوم میشود که روح شخص گناه کار همواره خود را ملامت میکند و سرزنش مینماید که از در گناه رحمت رانده شیده و به غضب الهی گرفتار آمده است. عذاب و تمتعات روحانی پس از مرگ است و در روز قیامت چنانچه گفتیم بدی نابود خواهد شد و کار بسکام صالحین و مؤمنین است. گاتاها در خصوص این قیامت اخیر که در آخرین روز دنیا واقع میشود درست مطلب را شرح و بسط نمیدهد ولی از سایر اوستا بخوبی مطلب واضح و اشکار است در هر صورت آن جزا و سزائیکه در گاتاها مرقوم رفته و پس از مرگ رخ مینماید روحانی است و بهمین قدر در این خصوص اکتفا میکنیم. (۱)

(۱) نقاد گوید: «در اوستا بطور واضح از میعاد جسمانی

البته خوانندگان محترم از همین مختصر دانستند که اساس این آئین پاک چه قدر عالی است و مطالبش تاچه اندازه بلند است که امروز با وجود این همه ترقیات علم و معرفت نتوانستند راجع به مسائل « ماورای طبیعت » چیزی بر تراز آنچه انحضرت فرموده درک نمایند بلکه هر سال اکتشافات جدید واضح و آشکار مینماید که حقیقت آذ آئین پاک بروی اساسهای متین استوار است . پس ایرانیان راست که همواره قدر ان قافله سالار رهروان حقیقت و پیشوای اهل دل را دانسته در پی بردن بحقائق آئینش بکوشند تا از رستگاران شوند و حق ناشناس محسوب نگردند .

نگارنده بکلی از جزئیات صرف نظر کرده بکلیات پرداختم چه جای شرح و بسط آذ درین مختصر رساله نبود و از اینرو بسیار مطالب عمده گفته نشد و بسا درهای گرانبها ناسفته بماند .



حجت شده است : « انھی » راستی انسان نمیداند چگونه مطلب را بیان کند که طرف بفهمد ^{در صورتیکه ما بطور واضح دو یاسه} مرتبه در متن گفتیم که مقصود از معاد در گاتاها معاد روحانی است نه جسمانی باز هم آقای تقاد زرنگی بخرج داده فرماید در اوستا از میعاد جسمانی حجت شده است . اری اگر ما می گفتیم در اوستا مقصود از معاد معاد روحانی است انوقت جای این ایراد بود ولی در صورتیکه حرف از گاتاهاست که قدیمترین جزو اوستا میباشد دیگر جای اینگونه ملاحظات نیست .

مسائل اجتماعی (چون بطور خلاصه دانستیم حقیقت دین و)
 مزد یسنی چیست حال به بینیم ان پیغمبر
 اقتصادی (پاك راجع به امور زندگانی و اوضاع
 هیئت اجتماعی چه دستوری فرموده و در اینخصوص چه پیشنهاداتی
 نموده است .

بموجب گفته هموم نویسندگان دانا آئین زردشت یکی از
 ائینهای عملی است و اساسش بروی خیال و موهومات نیست بل بر
 عکس پیغمبر پاك ایرانی توانسته است حق پرستی و دنیا داری را با
 یکدیگر توأم کند بقسمی که امت یا ملت بتواند هم دنیا داشته باشد
 و هم آخرت هم در اینجا مسرور باشد و هم در اینجا اهل جنت و نعمتهای
 روحانی .

برای اینکه بخوبی پی بزرگواری اشو زردشت ببریم و قوانین
 اجتماعی آن دوره های گذشته که از اثر پیروی از آئین پاك مزد یسنی
 حاصل شده بدانیم میبایست یکایک اوضاع خانوادگی ، اجتماعی ، ملی ،
 سیاسی را در نظر آوریم و در روی هر یک بخشهای عمیق کنیم ولی
 چون در این رساله جای این گونه شرح و بسط نیست یک دو اشاره
 اکتفا میکنیم .

حال اگر نظری بقدم ترین جزو اوستایسنی گاتاها اندازیم خواهیم
 دید که پیغمبر پاك امت خود را امر بزراعت زمین ، بذر افشاندن
 و مخصوصاً امر بتوجه از مواشی میفرماید . همین مسئله بخوبی میرساند
 که عقیده آن سرور آبادی عالم بوده است و از اینرو هر چه باعث
 بر عمران است خوب و آنچه سبب خرابی است زشت است .

اما راجع به خانواده اساس یا رشته پیوند مابین زن و شوهر را عشق و محبت قرار داده نه جبر و زور. در گاتاها بمردان داماد و زنان عروس خطاب شده که همیشه جفت خود را در نظر داشته باشند و بیکدیگر دست اتفاق و اتحاد دهند و لباس راستی و «اشوئی» در بر کنند تا زندگانی خوشی داشته باشند. حال اگر در سایر جزوهای آوستا نظر افکنیم خواهیم دید درخت حقیقت میوه خود را داده و سر تا سر آن جزوها راجع به امور اجتماعی پر از هزاران حقایق بلند است.

در خصوص مسئله خانواده باید دانست که نکاح شأن عظیمی پیدا کرد و دختران از سن با نژده سالگی میتوانند شوهر اختیار کنند و باز داشتن دختری را از ازدواج امری بس قبیح بود. زن در خانه مرد همسراو بود نه کنیز زر خریدش یعنی در حقوق با او یکسان بود. دکتر گیگر این مسئله را بخوبی در کتاب «تمدن ایرانیان خاوری در عهد قدیم» شرح میدهد و هر کس میخواهد در اینخصوص اطلاع کاملی پیدا نماید باید بدان رساله نفیس رجوع نماید.

رسال جامع علوم انسانی

راجع به تعلیم و تربیت اولاد و تکالیف والدین نسبت به آنان و همچنین وظایف ایشان نسبت به پدر و مادر و اقوام خود بخوبی از سر تا سر آوستا معلوم است و حقا که میتوان آنرا سرمشق هر خانواده قرار داد. اما در خصوصی زراعت و فلاح و صنایع گویا لازم نباشد که عرض کنم چه قدر به آن التفات شده و اصرار کرده اند. همین بس که اراضی بایر را محل شیاطین میدانستند و بر خود فرض میسرند انجا را آباد کنند.

خلاصه در نامه^۱ مقدس اوستا احترام دولت و حکمفرمایان بیغرض و عادل امر شده تارشته^۲ نظام گسیخته نشود . در خصوص حفظ الصحه هیچ تصور نمی رود از آن بهتر هم بتوان تقریر کرد و حقیقه پاکیزگی و نظافت را بقسمی مرعی داشته اند که اگر کسی از روی ان آیات عمل کند سرایت امراض به او بسی دشوار خواهد بود . (۱)



(۱) زرنگی نقاد : « مثلاً در خصوص حفظ الصحه در گاتا ه چه گفته شده ؟ » من اعتراف میکنم که آقای نقاد ماشاء الله خیلی زرنگند اینجا که ما نمی نویسیم مقصود از معاد در گاتاها معاد روحانی است می نگارند در اوستا بطور واضح میعاد جسمانی حجت شده است و حال که می نگاریم از سایر جزوهای اوستا چنین و چنان معلوم میشود میفرمایند ابداً در گاتاها چنین چیزی نیست ! باری مقصود ما در اینجا سایر جزوهای اوستا است نه گاتاها . از اینکه در آن جزوها (نه در گاتاها) بکرات و مرات به قواعد حفظ الصحه راجع به بسیاری از مسائل حیات اشاره شده ابداً جای شکی نیست و ما بواسطه اختصار نمیتوانیم آن آیات را در اینجا درج کنیم .



شهرت کبیرم انسانی و سعادت درستی
 برتال جامع نورستانی

و خشور ایران باستان اشو زردشت

۲۲۴



ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تلفون: ۰۲۱-۸۸۰۰۰۰۰۰